

(-)
-
()

بررسی علل و پیامدهای قتل امام قلی خان، حاکم فارس، در عصر شاه صفی (۱۰۴۲هـ.ق)

دکتر جهانبخش ثواقب*

چکیده

قتل امام قلی خان، حاکم توانمند فارس و از رجال سرشناس عصر صفویه، در سال ۱۰۴۲ هـ.ق به دست شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ.ق) و برافتادن خاندان اللهوردی خان از حوادث مهم زمامداری این پادشاه محسوب می‌شود که از زوایای گوناگون - از ضرورتی ناگزیر در راستای تمرکز قدرت، تا اقدامی نابخردانه و دهشتناک - ارزیابی شده است. این قتل و حوادث مشابه در زمان شاه صفی موجب شده است تا در نوشته‌های سیاحان اروپایی آن عصر و پژوهش‌های جدید، چهره‌ای سفاک و خونریز از این پادشاه ترسیم شود. در این مقاله، به منظور واکاوی این موضوع براساس گزارش‌های مورخان و لحاظ کردن دیدگاه‌های پژوهشگران معاصر، و دستیابی به یک جمع‌بندی قابل اعتنا، ضمن تبیین موقعیت سیاسی - نظامی امام قلی خان در دولت صفویه، علل و انگیزه‌های قتل او و پیامدهای آن بررسی و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی

صفویه، شاه عباس اول، شاه صفی، امام قلی خان، اللهوردی خان، داوودخان، فارس، عوامل قتل.

مقدمه

ایران را شکل دادند (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۷۳؛ رویمر، ۱۳۸۰ برآمدن: ۹۹؛ همو، ۱۳۸۰: ۳۵۱). از این رو، از همین نیروها، کسانی که در ابتدا بی‌نام و نشان و به شکل اسیر به غلامی دست به دست می‌شدند، بعدها صاحب آوازه شدند و در تاریخ ایران عصر صفویه جایگاهی رفیع یافتند. از گرجیانی که در نهادهای مختلف دولت صفوی فعالیت کردند و جایگاه ویژه‌ای در حیات سیاسی و نظامی ایران این دوره داشتند خاندان اصیل گرجی «اوندیلازه» (Undiladze) بود که همان الله‌وردی خان و پسرانش، امام‌قلی خان و داوودخان، بودند.

تا سال ۴-۱۰۰۳ هـ ق / ۱۵۹۵ م الله وردی خان گرجی یکی از قدرتمندترین افراد کشور صفویه شده بود. او نه تنها تصدی مقام قوللرآقاسی یا فرمانده هنگ‌های غلامان - یکی از پنج مقام عمده کشور در آن دوره - را عهده‌دار بود، بلکه حکمران ولایت ثروتمند فارس نیز بود. با این انتصاب، الله‌وردی خان به تساوی رتبه با امرای قزلباش دست یافت و اولین نماینده اشرافیت جدید غلامان شد. قدرت او در ۷-۱۰۰۶ هـ ق / ۱۵۹۸ م که به فرماندهی کل نیروهای مسلح انتخاب شد، به اوج خود رسید. دستیابی او به چنان مرتبه بلند و در چنان مدت کوتاه را تنها می‌توان صعودی برق‌آسا نامید (سیوری، ۱۳۶۳: ۷۰). او و فرزندانش، که از نودولتان جامعه و صفوی بودند، بر اثر درایت و تلاش خود توانستند سلسله‌ای خانوادگی تأسیس کنند؛ هرچند که حیات آن به اشاره‌ای بر باد رفت. برافتادن این خاندان در دوره شاه صفی که در اقدامی خونین صورت گرفت، علاوه بر اینکه از نکات تاریک زمامداری این پادشاه محسوب می‌گردد، علل و انگیزه‌های آن مورد چند و چون است که در ادامه به بازکاوی و تحلیل این مسأله پرداخته می‌شود.

براساس گزارش‌های واقعه‌نگاران عصر صفویه، صرف‌نظر از عملیات جهادی سلطان جنید و حیدر در منطقه قفقاز، لشکرکشی صفویان در گرجستان از دوره شاه اسماعیل اول با چهار رشته عملیات دیوسلطان روملو آغاز شده در سلطنت شاه تهماسب اول، پنج لشکرکشی گسترده در این ایالت صورت گرفت و در دوره شاه عباس اول نیز تداوم یافت (برای آگاهی از تفصیل تحولات گرجستان در این دوره رک: ثواقب، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۷۵).

لشکرکشی‌های صفویه به قفقاز در جابه‌جایی جمعیتی از این ناحیه به داخل کشور مؤثر بود و شمار بسیاری از نیروهای قفقازی را وارد ایران کرد. از پیامدهای حضور این نیروهای جدید این بود که در عصر صفویه، به ویژه دوره حکمروایی شاه عباس اول، اداره و ریاست بسیاری از نهادهای حساس کشوری، لشکری و اقتصادی ایران به ملل قفقاز - ارمنی‌ها، چرکس‌ها و گرجی‌ها - واگذار شد. ارمنی‌ها بیشتر در شئون مختلف پیشه‌وری و بازرگانی بین‌المللی و چرکس‌ها و گرجی‌ها در نیروهای مسلح و انتظامی فعالیت داشتند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۱۶؛ اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۱۱۲۰ و ۱۱۴۰-۱۱۳۷. فلسفی؛ ۱۳۶۹: ۲۳۰/۱-۲۲۹؛ گیوتاشویلی، بی‌تا: ۸۰).

بدین ترتیب، گرجی‌ها در ارتباط با مسأله بازسازی سپاه وارد نیروهای ایرانی شدند و گاه به مقامات بالا و حتی عالی‌ترین مناصب لشکری و کشوری دست یافتند. گرجی‌ها گرچه در سرزمین مادری خویش سرسختانه پایبند اصول ملی خود از جمله زبان و مذهب مسیحی، حتی تحت حاکمیت مسلمانان بودند، به سرعت در ایران به تحلیل رفتند و دوشادوش ایرانیان و ترکان، سومین عنصر نژادی جامعه جدید

سؤال اصلی که این پژوهش براساس آن بنیاد یافته، این است که قتل امام‌قلی خان و براندازی دودمان وی، ریشه در چه عللی داشت؟ آیا تنها انگیزه‌های شخصی شاه صفی در براندازی رجال شاه عباسی، این حادثه را رقم زد یا اینکه حادثه را در عللی فراتر از آن باید تحلیل کرد؟ این پژوهش از نوع پژوهش تاریخی و به روش کتابخانه‌ای است و داده‌های تاریخی با استناد به منابع اصلی به شیوه فیش‌نگاری گردآوری شده است. سپس با ارزیابی و تجزیه و تحلیل اطلاعات گردآوری شده، به سازماندهی و استنتاج از آن پرداخته شده است.

پیشینه تحقیق

گرچه در برخی منابع اصلی صفویه مربوط به روزگار زمامداری شاه صفی و پس از وی که به خامه مورخان رسمی نگاشته شده، و نیز در گزارش‌های تنی چند از سیاحان اروپایی به اجمال حکایت قتل امام‌قلی خان به صورت نقلی آمده است، و در تألیفات جدید درباره صفویه نیز در بررسی کارنامه شاه صفی، قتل حاکم فارس ذکر و شورش برادرش، داوودخان، و وجود فرزندی از شاه عباس نزد او در زمره دلایل این قتل مطرح شده است (در تحلیل علل در ادامه مقاله به این آثار اشاره می‌شود)، در حد تتبع، به طور مستقل پژوهشی منسجم در این باره که مبتنی بر ریشه‌یابی، شناخت علل و پیامدهای آن باشد، انجام نشده است. البته نباید از نظر دور داشت که در مجموعه مقالات همایش بزرگداشت امام‌قلی خان در دی ماه ۱۳۷۴، که سازمان منطقه آزاد قشم آن را انتشار داد، تنها مقاله جمشید گیوتاشویلی (بی تا: ۸۴-۸۰) سفیر گرجستان در ایران، نکاتی چند را درباره علل به قتل رسیدن این سردار بزرگ مطرح کرده است و سایر

مقالات در وصف خدمات و دیگر جنبه‌های شخصیتی او هستند. بدین ترتیب، مقاله حاضر را می‌توان پژوهشی مستقل و تحلیلی درباره این موضوع به شمار آورد که با هدف تبیین و تحلیل علل و انگیزه‌های این قتل و بررسی پیامدهای آن در تحولات عصر شاه صفی سامان یافته است.

موقعیت سیاسی - نظامی امام‌قلی خان در عصر صفویه

امام‌قلی خان، فرزند بزرگ الله‌وردی خان و از مادری گرجی، پس از آنکه پدرش از جانب شاه عباس به امیرالامرای فارس و سپهسالاری ایران منصوب شد، با پدر به فارس رفت. در سال ۱۰۱۰ هـ ق هنگامی که پدرش با شاه عباس در خراسان بود، لشکر به جزایر بحرین فرستاد و آن جزایر را، که تا آن زمان در قلمرو حکومت هرموز در دایره نفوذ دولت پرتغال بود، در نیمه ماه رمضان آن سال گرفت و اموال فراوان با چند توپ از غنایم آنجا برای شاه به خراسان فرستاد (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۹۹۱-۹۸۹؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۱). شاه‌عباس نیز به پاداش این پیروزی، او را از بیگی به عنوان خان مفتخر ساخت و چون در همان سال حکومت مستقل لار به دست الله‌وردی خان منقرض گردید^۱ و آن ولایت نیز ضمیمه فارس شد، شاه عباس حکومت آنجا را هم به امام‌قلی خان سپرد و مقام امیر دیوانی را نیز بر منصب‌های او اضافه کرد. پس از مرگ الله‌وردی خان (۱۰۲۳ هـ ق)، که از سرداران باکفایت شاه عباس و منشأ خدمات مهمی در دوره وی بود،^۲ شاه امیرالامرای فارس و سپهسالاری ایران را هم به امام‌قلی خان، که مورد توجه وی بود، سپرد و برادرش، داوودخان، را به امیرالامرای قراباغ و ریاست ایل قاجار منصوب کرد (برای آگاهی بیشتر

ولایات خوزستان مانند حویزه و دورق و قسمتی از عراق عجم مانند جربادقان [گلپایگان]، توی و سرکان و محلات یاد کرده‌اند (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۸۱۱؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۸۱ و ۱۱۵؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲).^۵ در واقع، وی بر منطقه‌ای «از قمشه نزدیک اصفهان تا سواحل بحر عمان» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۷) حکومت داشت.

امام‌قلی خان با آنکه در فارس صاحب اختیار تام بود و مانند پادشاه مستقلی حکومت می‌کرد، هیچ‌گاه سر از اطاعت شاه عباس نیچید و همیشه برای اجرای دستورهای او آماده بود. شاه نیز به خان فارس اطمینان و اعتماد کامل داشت و او را از تمام سرداران و بزرگان ایران محترم و عزیزتر می‌داشت. اطمینان و اعتماد شاه به وی بدان حد بود که در دوران حکومت او هرگز به فارس نرفت و امام‌قلی خان را در اداره قلمرو حکومت خویش کاملاً آزاد و بی‌رقیب گذاشت.

سفیر اسپانیا به دربار شاه عباس اول، که در مسیر خود از شیراز دیدن کرد، در وصف قدرت امام‌قلی خان می‌گوید که سرزمین برگزیده فارس، همچنین ایالت لار و جزیره بحرین، امروز در حیطه اختیار امام‌قلی خان، پسر الله‌وردی خان، است که شاه عباس آنها را مادام‌العمر به آنها بخشیده است. او به این نکته اشاره می‌کند که رسم و راه پادشاهان ایران چنین است که حکومت مطلقه ایالات کشور خود را به شخصیت‌هایی واگذار می‌کنند که در هر زمان که شاه اراده کند، آماده جنگ با دشمنان‌اند. این واگذاری مادام‌العمری است، مگر آنکه حاکم مرتکب جنایتی گردد که در آن صورت حکومت و مالکیت را با هم از دست می‌دهد. به نقل وی، شاه عباس پس از الله‌وردی خان، حکومت را به فرزندش، امام قلی خان، واگذار کرد؛ زیرا علاوه بر خدمات پدر، پسر نیز مورد علاقه شاه بود؛ چنانکه خزانه پدر را، که با افزوده شدن ثروت سرشار ابراهیم

رک: منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۳۰۲ و ۱۴۳۸ و ۳/ ۱۸۱۲؛ جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۸۵۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۷-۹۶ (۱۳۰).^۳ شاه عباس سپس در سال ۱۰۲۶ هـ ق هنگامی که خلیل پاشا، وزیر اعظم عثمانی، به آذربایجان تاخت، مقام سپهسالاری را از امام‌قلی خان گرفت و به قرچقای خان داد (دلواله، ۱۳۷۰: ۳۳۲؛ فسایی، ۱۳۶۷: ۴۶۵؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۴/ ۴۳۶-۴۳۵).

خان فارس کم‌کم در قلمرو حکمروایی خود قدرت و تسلط کامل یافت و تا سال ۱۰۳۱ هـ ق جزایر قشم و هرموز و متعلقات آنها را نیز به فرمان و اجازه شاه عباس از پرتغالیان گرفت و از مغرب تا حدود بندر بصره پیش رفت؛ به طوری که سراسر خاک فارس و کوه‌گیلویه، لارستان و بنادر جنوب از بندر جاسک تا شط‌العرب و تمام جزایر خلیج فارس در دایره حکمروایی و تسلط وی بود و او همیشه بیست و پنج تا سی هزار سوار زبده مجهز و جنگاور، که بهترین سواران ایران به شمار می‌رفتند، در اختیار داشت (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۵۸۷ و ۱۶۲۶-۱۶۲۱؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۴-۱۵۱ و ۳۵۰؛ جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۸۵۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۸۵۸).^۴

به تعبیر صاحب ریاض‌الفردوس، «پس از فوت الله‌وردی خان، ایالت و بیگلربیگی کوه‌گیلویه و خوزستان و فارس به دستوری که با والد ماجدش بود به امام‌قلی خان شفقت شد ... وی را فتوحات گرانمایه [ای] روی داد که احدی از بیگلربیگیان عظیم‌الشأن را نیل به آن محظور ضمیر نگشته [سپس به بعضی از آن فتوحات اشاره می‌کند]» (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۱-۴۳۰).

در متون تاریخی عصر صفویه از امام‌قلی خان به عنوان امیرالامرا و بیگلربیگی (گاهی والی) تمام نواحی فارس، لار، کوه‌گیلویه، شمیل، مینا و بحرین، بعضی از

خان، پادشاه لار، بدان گنجینه‌ای عظیم بود، در اختیار فرزند قرار داد. از دید این سیاح، این حکومت با این التزام به امام‌قلی خان واگذار شد که در صورت لزوم با ده هزار سرباز پیاده و سواره به یاری شاه بشتابد و این شرطی بود که به همه حکام به تناسب بزرگی حوزه فرمانروایی و آبادانی آن تحمیل می‌گردید (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۵۵). همو در توصیف زندگی حاکمانی چون حاکم فارس، که مانند زندگی خود پادشاهان بود، می‌نویسد: «این سلطان، که حوزه حکومتش در سال بیش از دو میلیون اکو درآمد دارد، درباری بسیار بزرگ و شکوهمند، صاحب منصبان نظامی و مردان سیاسی و کارگزارانی از هر دست دارد که گروهی خدمه شخصی و دسته‌ای خدمه دربار اویند و چون پادشاهی بزرگ زندگی می‌کند» (همان: ۱۵۶).

امام‌قلی خان در دوره شاه عباس، توانگرترین حکام ایران بود. با آنکه همه ساله هدایای گرانبهایی از نقد و جنس برای شاه عباس می‌فرستاد، دارایی‌اش به قدری بود^۶ که مخارجش تقریباً با مخارج شاه برابری می‌کرد (فلسفی، ۱۳۶۹: ۲/۴۳۶). خان فارس در مدت سال بارها برای دیدار شاه عباس به اصفهان یا مازندران می‌رفت و اگر شاه با دولت عثمانی یا ازبکان در جنگ بود، با سپاه مجهز و آزموده خود برای خدمت حاضر می‌شد و اغلب در سایه شجاعت و کاردانی خود پیروز بود. گزارش مأموریت‌های نظامی امام‌قلی خان در درگیری‌های نظامی با عثمانی، تسخیر دوزق جرون، بصره، هرموز و دفع فتنه‌های متعدد شورشگران در دوره شاه عباس اول در منابع رسمی عصر صفویه آمده است.^۷ شاه عباس نیز با خان فارس در کمال یگانگی و دوستی رفتار می‌کرد. در مجالس میهمانی شاه، امام‌قلی خان همیشه بالادست سایر حکام و بزرگان ایران و در کنار شاه عباس می‌نشست. قدرت او در فارس و قلمرو حکومتش نیز به حدی بود

که مردم آن ولایت، احکام او را بیش از احکام شاهی محترم می‌شمردند. به گفته حسینی منشی: «امام‌قلی خان به حلیه شجاعت و سخاوت و فرط اصابت رأی و شهامت آراسته بود و در هر ده سال ایام ایالت و اقتدار خود همه اوقات از حضرت اعلی مصدر عواطف گوناگون می‌گردید» (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۰).

امام‌قلی خان علاوه بر خدمات سیاسی و نظامی در خدمت دولت صفویه، و انجام مأموریت‌های عمرانی به دستور شاه عباس اول، در دوران حکومت خود در فارس به آباد کردن این ایالت علاقه بسیار داشت و کارهای عمرانی و فرهنگی گسترده‌ای در قلمرو حکومتی خود انجام داد. راه‌سازی، بنای ابنیه متعددی مانند مسجد، مدرسه، کاخ، باغ، کاروانسرا، خیابان، میدان، دارالشفاء، بازار و پل در فارس، به ویژه در شهر شیراز، در کارنامه عمرانی خان فارس گزارش شده است. او همچنین در نشر دانش، علم، صنعت و هنر و تشویق دانشمندان و شاعران اهتمام خاصی داشت؛^۸ به گونه‌ای که فارس در زمان حاکمیت او به بیشترین میزان تحول در اصلاحات اقتصادی و فرهنگی خود دست یافت. نیک‌نامی امام‌قلی خان و پدرش، الله‌وردی خان، نه تنها «قدری» شاعر، سراینده **جرون‌نامه**، را به تمجید خصال و صفات نیک آن پدر و پسر واداشته و اقدامات عمرانی و مجاهدت‌های خان فارس را شرح داده، بلکه بعدها فسایی نیز درباره آن دو نوشته است: «این پدر و پسر مدت سی و نه سال بیشتر^۹ در مملکت فارس، تخم مروت را کاشته، حاصل نیک‌نامی را برداشتند» (فسایی، ۱۳۶۷: ۴۷۴).

تحلیل علل قتل خان فارس

سرانجام با همه خدمات برجسته سیاسی، نظامی، عمرانی و فرهنگی که خان قدرتمند فارس، امام‌قلی خان، در

نظامی چشمگیری برای خود کسب کرده بود. فرمانروایی بر منطقه‌ای وسیع شامل فارس، کوه گیلویه و سواحل خلیج فارس، تصرف لار، بحرین و گمبرون، بیرون راندن پرتغالیان از هرموز، در اختیار داشتن نیروی نظامی سی هزار نفره و منزلت اجتماعی در جامعه و نزد مردم بخشی از عواملی بود که شأن و رتبت امام‌قلی‌خان را در صدر سایر امرا قرار داد؛ به گونه‌ای که اسکندر بیک ترکمان در ذکر امرای عظام درگاه شاه‌عباس که هنگام ارتحال وی به «رتبه ایالت و خانی و مرتبه امارت و سلطانی سرافرازی داشتند» ابتدا امام‌قلی‌خان را نام می‌برد و اشاره می‌کند که امرای تائینی داشت که عزل و نصب ایشان با وی بود. سپس از صفی‌قلی سلطان، فرزند امام‌قلی‌خان، که به حکومت لار منصوب بود، و پس از وی از داوودخان، برادر امام‌قلی‌خان، یاد می‌کند که به جای محمدقلی‌خان، قاجار به سمت بیگلربیگی ولایت قراباغ و امیر ایل و اویماق قاجار سرافرازی یافت (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۸۱۲).

از طرفی، امام‌قلی‌خان با اینکه در سال ۱۰۳۸ هـ.ق به فرمان شاه‌عباس اول برای فتح بصره رفته بود،^۱ پس از شنیدن مرگ شاه‌عباس و جلوس شاه‌صفی به سلطنت از ادامه عملیات دست برداشت و به اصفهان آمد (۱۰۳۹ هـ.ق) و اطاعت خویش را از شاه جدید اعلام نمود^{۱۱} (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۰ و ۲۲۲؛ ملاکمال، ۱۳۳۴: ۷۸؛ ناشناس، ۱۳۳۴: ۱۹؛ حسینی‌منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۱-۴۳۰). برادرش، داوودخان، بیگلربیگی قراباغ نیز در ۱۰۴۰ هـ.ق به خدمت شاه‌صفی رسید و مورد التفات واقع گشت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۳۵). صفی‌قلی‌خان، فرزند امام‌قلی‌خان، نیز در سال ۱۰۴۱ هـ.ق به دربار شاه‌صفی برای دیدار آمد و «در مجلس بزم صدرنشین شد» (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۳). شاه حتی در آغازین روزهای

روزگار سلطنت شاه‌عباس اول صفوی به این مملکت نموده بود، مرگ او به دست شاه‌صفی، نوه شاه‌عباس اول، در ۱۰۴۲ هـ.ق / ۱۶۳۳م با قساوت و بی‌رحمی وصف‌ناپذیری رقم خورد که از دید مورخان داخلی و سیاحان اروپایی پوشیده نمانده است. هدف اصلی این نوشته نیز همان‌گونه که پیشتر آمد، بازکاوی علل این قتل رقت‌انگیز است. قتل حاکم فارس را از زوایای گوناگون می‌توان ارزیابی نمود. در یک دیدگاه می‌توان این واقعه را به علل داخلی و در راستای سیاست متمرکز ساختن قدرت به وسیله شاه‌صفی که در نتیجه امری گریزناپذیر بود، مربوط کرد. از دیدگاهی دیگر می‌توان ریشه واقعه را در تضاد قدرت میان نیروهای درون دربار با حکام قدرتمند دوره شاه‌عباس، به ویژه رقابت خاندان‌های گرجی با یکدیگر، جستجو کرد. در گزارش‌های مورخان عصر صفوی، شورش داوودخان، برادر امام‌قلی‌خان، در قراباغ و توطئه (یا دقیق‌تر توهم توطئه)ی تباری‌خان فارس با این شورش، آشکارا از علل قتل وی مطرح شده است. از مجموعه علل گوناگونی که یا در این گزارش‌ها مطرح شده است یا از ربط بین وقایع استنباط می‌شود می‌توان تضاد قدرت در درون دربار شاه‌صفی و رقابت خاندان‌های گرجی با یکدیگر را از علل اصلی برافتادن خان فارس دانست. شاه‌صفی، که در محاصره این دسیسه‌گران بود و ذهن او از بابت تداوم قدرت و سلطنتش نسبت به امام‌قلی‌خان بدبین شده بود، به آلت فعل گروه رقیب در اجرای قتل تبدیل گردید. علل دیگر در واقع بهانه‌های ظاهری برای اجرای نقشه براندازی حکومت امام‌قلی‌خان محسوب می‌شوند. در ادامه به بررسی و تحلیل این علل می‌پردازیم.

۱. ترس شاه‌صفی از موقعیت امام‌قلی‌خان

امام‌قلی‌خان از رجال برجسته و کارآمد عصر شاه‌عباس اول بود که در میان رجال آن دوره، موقعیت سیاسی و

جلوس به تخت سلطنت که به اطرافیان بذل و بخشش می‌نمود، به امام‌قلی خان نیز مبلغ شصت هزار تومان انعام کرد. این مبلغ از عواید فارس بود که هر ساله به خزانه عامره واصل می‌شد (همان: ۴۱).

شاه صفی در صحنه‌های مختلفی از خان فارس و نیروهای تحت امر او استفاده و حتی از وی دلجویی نیز کرد (برای نمونه رک: همان: ۷۴، ۹۶ و ...). در سال ۱۰۴۲ هـ ق، چهارمین سال جلوس شاه‌صفی، که سلطان بلاغی (بولاغی)، شاهزاده هندوستان، از راه دریا وارد بندرعباس گردید، امام‌قلی خان ورود او را به دربار شاه اطلاع داد و از سوی دربار موظف شد که نسبت به وی لوازم تکریم و اعزاز و احترام را به عمل آورده، او را «روانه درگاه جهان‌پناه» نماید. امام‌قلی خان حسب‌الفرمان بدین خدمت بر وجه شایسته‌ای عمل کرد و او را به اصفهان فرستاد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۱). در همین سال، به پاس تولد فرزندی برای شاه صفی در قزوین (عباس دوم)، امرا و اعیان هر یک به فراخور حال «به مژده این موهبت عظمی پیشکش نمودند؛ از آن جمله امام‌قلی‌خان، بیگلربیگی فارس، گاهواره مرصعی که در حقیقت تخت سلطنت والا و ساده خلافت کبری بود جهت آن نورپرورد الهی ترتیب داده، به نظر کیمیا اثر رسانید» (همان: ۲۴۹؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۴). اگر این سخن را مبنای قضاوت رفتار امام‌قلی خان قرار دهیم، می‌توان استنباط کرد که خان فارس نه تنها قصد شورش علیه شاه صفی را نداشت، بلکه تداوم سلطنت را پیشاپیش در صلب شاه صفی؛ یعنی، همین نوزاد در نظر گرفته بود.

می‌دانیم که یکی از اهداف مهم شاه عباس اول در ایجاد تغییرات در ساختار اجتماعی، کاهش قدرت قزلباشان بود که اغلب دست به طغیان و قیام می‌زدند. وی کارمندانی را که سرسپرده خاندان سلطنتی بودند؛ یعنی،

فرزندان اعضای عالی‌مقام درباری (ایواوغلی) یا گرجیان و ارامنه مسلمان شده (غلامان) را به جای آنها نشانند. از آن پس، حکام ایالات که در پی ایجاد قدرت به نام خود بودند یا می‌خواستند ایالت زیرنظرشان را برای خود و قوم و قبیله خود مستقل اعلام دارند، نمی‌توانستند نقشه‌های خود را عملی کنند. به این ترتیب، ایالات در برابر قدرت مرکزی نیرویی قاطع نداشتند. حال دیگر قسمت‌هایی اساسی از اشرافیت قبایل جزو به «اشرافیت درباری» شده بودند و مقام‌های مهم در امور اداری به آنها سپرده می‌شد. هرکس می‌خواست به مقامی دست یابد، فقط می‌بایست به استعداد خود و لطف فرمانروا متکی باشد (لوفت، ۱۳۸۰: ۱۱-۱۰).

غلامان شاهی (قوللرها) از لحاظ نظامی برای قورچی‌ها و همچنین سربازهایی که به وسیله حاکمان ایالات به کار گرفته می‌شدند در حکم پارادوکس یا نیروی مهارکننده به حساب می‌آمدند. غلامان سلطنتی به علت اخلاصی که به صفویان می‌ورزیدند، مورد توجه خاص شاه قرار داشتند و هیچ‌به‌نظر نمی‌آمد که هرگز موجب ایجاد ناراحتی و مشکلی شده باشند. فرماندهان غلامان از زمره صاحب‌منصبانی بودند که نقش رهبری داشتند. خانواده‌های آنان همواره در کار تأمین و برپا نگه داشتن نظم داخلی مملکت بودند و در خدمتگزاری به خاندان سلطنتی ابراز لیاقت می‌کردند. الله‌وردی خان از همه آنها مهم‌تر بود و تا هنگام مرگ همواره مورد مرحمت شاه عباس قرار داشت و هیچ‌گاه قدرت نظامی خود را علیه وی به کار نینداخت. در حالی که امپراتوری عثمانی بر اثر قیام‌های ینی‌چری‌ها از نظر سیاست داخلی دچار بحران شد، قوللرها در تمام طول سده یازدهم هجری پشت و پناه اصلی پادشاهان صفوی بودند (همان: ۲۸).

الله‌وردی خان از اعتماد نامحدود شخص شاه

برخوردار بود که با واگذاری اداره دو ایالت فارس و کوه گیلویه به او به منصب ظهور رسیده بود. الله‌وردی خان و به میزان بیشتر، پسر و جانشین او، امام‌قلی‌خان، مناطقی را که به آنان اعطا شده بود ایالت «خود» می‌دانستند و خود را با آن همانند می‌شمردند و در آن به دلخواه هر کار می‌خواستند می‌کردند؛ هرچند می‌توان گفت که کارهای ایشان به زیان اهالی هم نبود. به خصوص شخص امام‌قلی‌خان با خوی زبردست‌نوازی و عشق به سازندگی، که به ویژه به احوال شیرازیان سودمند افتاد، درست مانند شاهزاده‌ای در شاهزاده‌نشین خود عمل می‌کرد (همان: ۷۷؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۵۵).

زندگی این اشرافیت جدید غلامان، زندگی خانواده‌شان و دارایی‌شان در معرض همان خطراتی بود که اعضای اشرافیت قدیم قزلباش با آن روبرو بودند (سیوری، ۱۳۶۳: ۷۰). به تعبیر فیگوئروا- که از حشمت، موقعیت و ثروت امام‌قلی‌خان و علاقه شاه عباس به او یاد کرده- «در سراسر مشرق زمین این‌گونه حکام از امنیت اندکی برخوردارند؛ زیرا ولو که در حوزه حکومتی خویش مورد نهایت علاقه مردم باشند، همواره محسود دیگران و مورد افترا و اتهامند و با کوچک‌ترین لغزشی جان و مال و حکومتشان بر باد می‌رود» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۵۶).

شاه صفی که تربیت شده حرمسرا و جوانی ناکارآزموده و در امور لشکری و کشوری بی‌تجربه بود و از قدرت حکام توانمند و بانفوذ برای دوام حکومت خویش می‌ترسید، از همان آغاز سلطنت برای برانداختن امام‌قلی‌خان بهانه‌ای می‌جست؛ ولی چون خان فارس هرگز به کاری که نشانه خودسری و نفاق باشد دست نمی‌زد و همواره فرمانبردار و آماده خدمت بود، شاه نیز صبوری می‌کرد. در واقع، امام‌قلی‌خان همان رویه پدر را در زمامداری شاه عباس و اوایل

شاه صفی به کار گرفت و به تعبیر واله اصفهانی «خان مشارالیه، زر تمام عیار صوفی‌گری و اخلاصش در دارالضرب اعتبار به سکه قبول تربیت و عنایت خاقان کامکار رسیده بود» (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۶). با این حال، شاه صفی وجود خان فارس را موجب خطر می‌پنداشت و در کمین فرصتی بود تا او را از میان بردارد؛ زیرا او ثروت زیاد، نیروی نظامی بسیار و ایالات و مناطقی گسترده در قلمرو حکومت داشت و این موقعیت می‌توانست به زیان شاه صفی به کار گرفته شود. به نوشته دولیه دلند فرانسوی - که در سال ۱۰۷۵ هجق / ۱۶۶۴م به ایران آمد - «امام‌قلی‌خان با آنکه دست‌نشانده شاه بوده است، تقریباً به اندازه خود شاه قدرت داشته و همین باعث حسد شاه گردید و واداشت او را در شکارگاه به قتل برسانند» (دلند، ۱۳۵۵: ۶۷). بهانه لازم را شورش داوودخان، برادر کوچک امام‌قلی‌خان، در قراباغ و مطرح شدن شاهزاده صفوی (صفی‌قلی‌میرزا) نزد امام‌قلی‌خان به دست شاه صفی داد.

۲. نگرانی شاه صفی از حضور صفی‌قلی‌خان نزد

امام‌قلی‌خان

از علل ظاهری قتل امام‌قلی‌خان مطرح شدن شاهزاده‌ای صفوی؛ یعنی، صفی‌قلی‌خان، فرزند شاه عباس اول، نزد او بود. این مسأله ذهن شاه صفی را پریشان کرد و امام‌قلی‌خان را در کانون خطرات احتمالی آینده برای قدرت خویش قرار داد. قضیه این شاهزاده چه بود؟ بنابر گزارش‌هایی که در منابع آمده است، شاه‌عباس که به امام‌قلی‌خان علاقه و محبت فراوان داشت، یکی از زنان حرم خود را به وی بخشیده بود. گویا این زن هنگامی که به خانه خان فارس رفت، سه ماهه آبستن بود و پس از شش ماه در منزل امام‌قلی‌خان پسری به دنیا آورد که در اصل از صلب شاه‌عباس

بود (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۲؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۸؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۱/ ۴۳۹ و ۲/ ۷۹۶؛ رویمر، ۱۳۸۰ برآمدن: ۹۶). این جوان صفی‌قلی خان نام داشت و از جانب امام قلی خان، حاکم لار و در زمرة امرای بزرگ بود (منشی، ۱۳۷۷: ۱۸۱۲/۳؛ ناشناس، ۱۳۳۴: ۱۹).

پس از مرگ شاه عباس، چون شاه صفی همه فرزندان و نوادگان او را کشت، از وجود صفی‌قلی خان نیز آرام نداشت و از بیم آنکه مبدا روزی امام‌قلی‌خان او را در فارس به سلطنت بردارد و با قوای آماده و مجهز خود به اصفهان تازد، مصمم بود که خان فارس را با همه فرزندان و نزدیکانش نابود کند. در این میانه، کسانی ذهن شاه صفی را نسبت به این شاهزاده و امام‌قلی‌خان پریشان می‌کردند و بر بدبینی او می‌افزودند. در درون دربار، بدخواهان و دشمنان امام‌قلی‌خان، به خصوص طالب‌خان اعتمادالدوله و مادر شاه صفی، که از مدعی شدن پسر بزرگ او وحشت داشتند، شاه را بدین کار برانگیختند و از قدرت و اعتبار و محبوبیتی که خان فارس در میان مردم ایران داشت برحذر می‌داشتند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۹؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۵).

مطرح شدن نام صفی‌قلی‌خان به فرزندی شاه عباس و طرح نقشه او برای دستیابی به سلطنت که عمدتاً از سوی داوودخان مطرح شده بود، شاه صفی را نسبت به آینده قدرت خود نگران کرد و او سرکوب شورش داوودخان، کشتن صفی‌قلی‌خان و براندازی خان فارس را در برنامه خود قرار داد. به نوشته اسکندربیک، پس از اینکه نامه تیمور از خان (طهمورث یا طهمورس خان) و داوودخان که در آن طرح پادشاهی صفی‌قلی‌خان به کمک نیروی نظامی خان فارس مطرح شده بود به نظر شاه رسید و در نتیجه آن،

امام‌قلی‌خان و شاه صفی نسبت به یکدیگر بدگمان شدند، «رأی جهان‌آرا جهت دفع این مفاسد به دفع امام‌قلی‌خان و پسران او، که پادشاه‌زادگی یکی از ایشان بین‌الجمهور بر السنه و افواه مذکور و مشهور شده، این گفتگو از عوام‌الناس به خواص سرایت کرده بود» به مرحله اجرا درآمد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۶ و مقایسه شود با واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

در گزارش‌های اولناریوس (۱۳۶۹: ۷۳۳) و تاورنیه (۱۳۶۹: ۵۲۱-۵۱۷) نیز نگرانی شاه و مادرش از امام‌قلی‌خان و پسران او و حضور صفی‌قلی میرزا نزد حاکم فارس یکی از علل قتل وی ذکر شده است. حتی تاورنیه تصریح می‌کند که صفی‌قلی میرزا، که در اصل پسر شاه عباس بود، درصدد بود امام‌قلی‌خان و فرزندان او را علیه شاه صفی و به قصد کنار زدن او و دستیابی خود به سلطنت ایران تحریک کند؛^{۱۲} اما که به نظر می‌رسد ولی این قسمت از گزارش را براساس شایعات درون دربار شاه صفی تنظیم نموده است.

دکتر نوایی نیز براساس گزارش تاورنیه، به گونه‌ای قضیه را مطرح نموده که گویا صفی‌قلی میرزا در پی تاج و تخت بوده است. وی می‌نویسد: «آنچه در این میان موجب نگرانی شاه صفی بود، این بود که فرزند ارشد امام‌قلی‌خان ادعا داشت که فرزند شاه عباس صفوی است و بنابراین، سلطنت را حق خویش می‌دانست... این جوان خودخواه، که صفی‌قلی‌خان نام داشت و از جانب پدر حاکم لار بود، اشتیاق فراوان به تصرف تاج و تخت داشت و فتحعلی بیگ و علیقلی بیگ، برادرانش، هم جانب او را می‌گرفتند. سرانجام بر اثر این شایعات که دور از حقیقت هم به نظر نمی‌رسید، مادر شاه و طالب خان صدراعظم، شاه جوان و کج‌خیال صفوی را بر آن داشتند که سردار و پسرانش را از میان بردارد» (نوایی، ۱۳۶۰: ۵).

۳. شورش داوود خان و طرح مسأله تبانی امام‌قلی

خان با وی

در گزارش‌های مورخان عصر صفوی به تأثیر شورش داوودخان در تصمیم شاه صفی مبنی بر قتل خان فارس اشاره شده است. در این گزارش‌ها آمده است که وقتی خبر شورش داوودخان و همدستی او با تیموراز خان گرجی فراگیر شد و به تعبیر واله اصفهانی «بین‌الانام اشتها و انتشار یافته، نقل مجلس خواص و عوام شد و چون بیم آن بود که شرّ این شعله سرکش رفته رفته خرمن آتش گردد» (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۶) و نامه‌های داوودخان به حکام شمال غرب کشور به نظر شاه صفی رسید، ذهن شاه از امام‌قلی خان بد مظنه شد و او را احضار کرد و سپس فرمان به قتل وی داد (رک: اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۷ و ۱۴۷؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۶؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۷؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۲۱۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

وحید قزوینی در ذکر قضیه قتل امام‌قلی خان و فرزندان او، وسعت قلمرو وی و بروز شورش داوودخان را مؤثر دانسته، می‌نویسد: «... و در همین ایام داوود مردود، برادر او، مرتکب امری که موجب قتل مسلمانان و نهب و غارت اموال و سبی ذراری ایشان بود گردید» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۰). در نتیجه، شاه صفی دستور به قتل خان فارس داد. ملاکمال علاوه بر تحریکات اهل حسد که مکرر از استقلال امام‌قلی خان نزد شاه صفی حرف می‌زدند، بر این نکته هم تأکید می‌کند که «در این اوقات از داوودخان، برادر او، چنین عملی [طغیان] سر زد» (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۸۶). از این رو، شاه حکم به قتل امام‌قلی خان و فرزندان او صادر کرد.

اولتاریوس نیز، که در دوره شاه صفی از ایران دیدن کرده، در شرح قتل‌ها و خونریزی‌های شاه صفی به

تصمیم وی در برانداختن حکام ایالات و تمرّد علیمردان‌خان، حاکم قندهار، و داوودخان، حاکم گنجه و قراباغ، و سپس شورش آنان علیه شاه اشاره نموده و سفاکی‌های شاه را در بروز این شورش‌ها مؤثر دانسته است. وی آن‌گاه در ادامه به قتل امام‌قلی خان و پسرانش به دست شاه صفی پرداخته و شورش داوودخان و حضور صفی‌قلی میرزا نزد امام‌قلی خان را از عوامل این قتل برشمرده است (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۴-۷۳۱).

در تحقیقات جدید صفویه‌پژوهی هم در ذکر چگونگی قتل امام‌قلی خان، حاکم فارس، به دست شاه صفی براساس گزارش‌های مورخان و معاصران صفویه، به تأثیر مخالفت داوودخان با شاه و همدستی او با تیمورازخان گرجی اشاره کرده و این نافرمانی را برای شاه صفی در برانداختن خاندان امام‌قلی خان بهانه خوبی دانسته‌اند (رک: فلسفی، ۱۳۶۹: ۸۰۲-۷۹۵؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۷-۴؛ گیوتاشویلی، بی‌تا: ۸۴-۸۰). به تعبیر رویمر «با این بهانه نسبتاً کوچک که امام‌قلی خان با مقامات نافرمان شمال غرب ایران و گرجستان همدستی کرده است، وی و همه پسرانش به قتل رسیدند» (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۱۷؛ همو، ۱۳۸۰ برآمدن: ۹۶). پاول لوفت، اندکی متفاوت با دیگران، بر اتحاد امام‌قلی خان با برادر خود، داوود خان، تأکید کرده و نوشته است زمانی که امام‌قلی خان با برادرش، داوودخان، حاکم پیشین قره‌باغ (گنجه)، و تیموراز خان، پادشاه کاخ، متحد شد، شاه دیگر اعتماد خود را به او از دست داد و به علت «حزم و احتیاط و دوراندیشی» قلع و قمع خاندان او را مقرر داشت (لوفت، ۱۳۸۰: ۱۲).

در توضیح این مسأله لازم است اشاره شود که یکی از سیاست‌های نادرست شاه صفی، برانداختن رجال توانمند عصر شاه عباس اول از رأس ایالات بود که

برای اجرای این سیاست؛ یعنی، انتقال قدرت از رجال پیشین به نیروهای جدید هواخواه خویش به خشونت روی آورد. او پس از اینکه به قدرت دست یافت، علاوه بر کشتار دودمان شاهی به طرز خشونت‌آمیزی به نابودی بسیاری از رجال حکومتی پرداخت. این قتل‌ها موجب تشویش و نگرانی برخی از حکام ایالات یا مأموران دیوانی و امرای نظامی گشت و ایشان از عفریت مرگ که بر سر آنها سایه افکنده بود در وحشت و هراس بودند. اسامی کسانی که به دست شاه صفی نابود شدند در منابع آمده است. نویسندگان اروپایی چهره‌ای مخوف و خونریز از او ترسیم کرده‌اند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۰۳-۴۹۹ و ۵۲۵-۵۱۷؛ اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۴-۷۲۳).

منابع ایرانی که وقایع زمان شاه صفی را گزارش کرده‌اند نیز به تفصیل به این قتل‌ها پرداخته‌اند؛ ولی با توجیحات گوناگون سعی نموده‌اند این اعمال را اقداماتی برای جلوگیری از بروز فساد و توطئه در ارکان حکومت یا دوراندیشی شاه و تجربه‌گیری او از سیاست‌های سلاطین سلف یا دفع خیالات باطلی که مقتولان در سر پرورانیده‌اند ذکر نمایند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۵۰، ۵۲، ۸۶ و ۱۲۰).

وقتی در سال ۱۰۴۲ هـ ق اخبار به قتل رسیدن برخی از بزرگان دولتی و حکام ایالات به دست شاه صفی (شرح قتل آنان در: همان: ۱۲۰-۹۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۱۶) به داوود خان رسید، هراسان گردید و بر جان خود بیمناک شد. در همان زمان، شاه صفی تمام حکام ولایات و سرحدات را به اصفهان خواست؛ ولی داوودخان از رفتن به پایتخت خودداری کرد و یکی از پسرانش را به گروگان نزد شاه فرستاد؛ اما شاه صفی راضی نشد (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۱).

به تعبیر پاول لوفت، شاه صفی که یکی از خودکامه‌ترین و متلون‌ترین شاهان دودمان صفوی بود، با صدور فرمان‌های قتل که مطلقاً خودرأیی محرک آنها بود، توانست صاحب منصبان عالی‌مقام را در ترس و وحشت نگاه دارد؛ به خصوص در سال‌های نخستین سلطنت او تعداد زیادی از سرداران و کارمندان لایق و نیز شاهزادگان فدای خودسری او شدند (لوفت، ۱۳۸۰: ۱۱). او با چشمگیر خواندن قتل امام‌قلی خان و پسرانش به وسیله شاه، این مورد و سایر موارد اعدام را نمونه گویایی از استبداد شرقی دانسته است که بزرگان کشور را یادآور می‌شد که در قبال قدرت و سطوت شاه تا چه اندازه ناتوانند. این نویسنده با نقل گزارش نمایندگان انگلیسی کمپانی هند شرقی که «در آن ایام در سراسر کشور احساس عدم امنیت گسترده شد» می‌نویسد: «کسانی که در بیم بودند فقط دو راه برای نجات جان خود می‌دیدند: یا اینکه شاه را تهدید کنند و بگویند که سرزمین تحت حکومت خود را به عثمانی‌ها یا پادشاه مغول هند خواهند سپرد، یا اینکه با پرداخت رشوه برای خود در دربار شفیعی‌های متنفذی دست و پا کنند» (همان: ۱۲).

از این رو، داوودخان که دیگر به شاه صفی اعتماد نداشت، آشکارا سر به مخالفت برداشت و با تیموراز خان گرجی، امیر کاختی، متحد شد و علیه شاه صفی طغیان کرد. آن دو حکام شروان، چخورسعد، آخسقه و نواحی اطراف را نیز با فرستادن نامه و پیغام به اطاعت و همدستی خود فراخواندند. داوودخان برای جلب همکاری تیموراز خان به وی گفته بود که با اتحاد هم و با کمک امام‌قلی خان می‌تواند شاه صفی را از سلطنت بردارند و صفی‌قلی خان، فرزند شاه عباس، را که به ظاهر پسر امام‌قلی خان معرفی شده بود، به جای او نشانند. وی مواردی دیگر را برای دلگرمی تیموراز خان

مطرح کرد که هرچند خالی از حقیقت بود، اطلاع شاه صفی از آنها در قتل خان فارس تأثیر داشت. داوود خان به تیموراز عنوان کرد که توجه شاه صفی به امیر کاخ باطنی نیست، بلکه وی قصد دارد پس از جلب اطمینان، در فرصت مناسب او را از بین ببرد. دیگر اینکه گفت: برادرم، امام‌قلی خان، تمام ممالک فارس، بحرین، لار، هرموز، خوزستان، عربستان و حویزه را در تحت تصرف دارد و بر نیرویی حدود سی هزار نفر در آن ولایت فرمانرواست و عنقریب در آن ولایت خطبه و سکه به اسم آن پادشاهزاده و لقب او آرایش خواهد یافت و من حسب الصلاح برادر به این امور اقدام نموده‌ام. داوود خان در مکاتبات خود با امرای اطراف عنوان کرد که این شورش از طرف آنان از روی دولت‌خواهی خاندان صفویه و تمشیت امور دولت پادشاهزاده‌ای است که در فارس به سر می‌برد و عنقریب به سعی او، حکام متحد با وی، امام‌قلی خان و نیروهای فارس، به تخت خواهد نشست. مکاتبات داوودخان با امرای اطراف و نکاتی که درباره امام‌قلی خان و به تخت نشاندن صفی‌قلی میرزا مطرح کرده بود به اطلاع شاه صفی رسید (رک: ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۵-۱۱۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۶-۱۴۱).

این نامه‌ها موجب بدگمانی شاه صفی از خان فارس شد. دشمنان و رقبیان امام‌قلی خان در دربار نیز با سعایت‌ها و دسیسه‌های خود ذهن شاه را هرچه بیشتر نسبت به وی مشوش کرده، قتل خان فارس را در نظر او امری ناگزیر جلوه دادند.

در پاسخ بدین سؤال که آیا شورش داوودخان نقشه‌ای بود از طرف خان فارس برای براندازی شاه صفی یا اینکه خود او شخصاً درصدد قیام علیه حکومت مرکزی بوده است، دلیل قاطعی وجود ندارد؛ زیرا سرسپردگی امام‌قلی خان و پیش از او پدرش، الله‌وردی خان، به صفویه به گونه‌ای بود که نزد همگان

آشکار بود و او به خود اجازه خیانت به ولی‌نعمت را نمی‌داد؛ حتی وقتی که از جانب شاه صفی به حضور دعوت شد، در پاسخ فرزندان که به او پیشنهاد تمرد دادند، گفت که او به ولی‌نعمت خود خیانت نمی‌کند (رک: تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۹؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۷۳۲). این مطلب را منابع رسمی دوره صفویه نیز اذعان کرده‌اند (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۶ و ۳۵۰؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۵).

به نظر می‌رسد که مطرح نمودن امام‌قلی خان در این قضیه، ترفندی بود که داوودخان برای تحریک تیموراز و گرجیان و دیگر حکام به طرفداری از خود و آشفته کردن اوضاع علیه شاه صفی به کار گرفت. رقبای امام‌قلی خان در دربار از همین حربه در بدبین ساختن شاه نسبت به خان فارس و براندازی او و تقسیم قلمرو و دارایی وی استفاده کردند. البته این نکته پذیرفتنی است که اگر جمعی از غلامان گرجی‌نژاد از جمله امام‌قلی خان، که از نظر ثروت، قلمرو و نفرت نظامی معتبرترین خان آن دوره بود، و نیز داوودخان، برادر او، در قراбаغ و والیان گرجستان، که همواره مترصد استقلال و جدایی از صفویه بودند، می‌توانستند در اتحادی منسجم قرار گیرند و حکامی دیگر را نیز با خود همراه کنند، با توجه به جوانی و عدم کاردانی شاه صفی، ضعف حاکم بر دربار و مشکلات عدیده‌ای که گریبان‌گیر وی بود، می‌توانستند که شاه جوان را از اریکه قدرت کنار بزنند.

بدین ترتیب، شاه صفی نمی‌توانست این واقعیت؛ یعنی، خطر اتحاد شورشیان با خان فارس و حضور شاهزاده‌ای نزد او را نادیده بگیرد و به قول اسکندربیک ترکمان «از مضمون مکاتیب هرچند خلاف واقع باشد، نثار خاطر اشرف ازدیاد پذیرفت، حزم و احتیاط و دوراندیشی پادشاهانه اقتضاء آن کرد که خاطر انور از

برای او حفظ موقعیت پیشین (حکومت قراباغ و ریاست ایل قاجار) بود (همان: ۱۲۳).

۴. تحریکات و سعایت مخالفان و رقبای امام‌قلی

خان در دربار

حضور گروهی از درباریان و اطرافیان شاه صفی و در رأس آنان صدراعظم طالب‌خان و مادر شاه که ذهن شاه را نسبت به امام‌قلی خان بدبین می‌کردند و به او حسادت می‌ورزیدند، از دیگر عللی است که در قتل این شخصیت مؤثر بود. اینان که با رجال برجسته رقابت می‌کردند، نسبت به موقعیت، مقام و منزلت، قدرت، ثروت، وسعت قلمرو و افتخارات خان فارس حسادت می‌ورزیدند و وجود او را برای خود خطر می‌پنداشتند و هر شایعه‌ای را دستاویز قرار می‌دادند تا بدین طریق بتوانند خطرساز بودن او را برای حاکمیت پادشاه جوان صفوی مسلم کنند. این گروه با لطایف‌الحیل، به ویژه دامن زدن به ارتباط بین امام‌قلی خان و شورش داوودخان، در اختیار داشتن فرزندی از شاه عباس، گسترده‌گی قلمرو و فراوانی قشون، به دسیسه علیه امام‌قلی خان پرداختند و شاه جوان را، که سخت تحت تأثیر مادر و زندگانی حرمسرا بود، به از میان برداشتن او تحریض کردند (برای نمونه رک: تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۹-۵۱۷؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۴). مصادره اموال خان فارس، تقسیم قلمرو او و از میان برداشتن دودمان وی پس از قتل او نشان از شدت ستیزه‌جویی و ترس این گروه از هواخواهان شاه نسبت به رجال کارآمد پیشین دارد که در اصل برای حفظ منافع و تقویت موقعیت خود در دربار به این مبارزه دست می‌زدند. این اختلاف و دشمنی از دید مورخان رسمی عصر صفویه نیز پنهان نمانده و در

این دغدغه فارغ سازند» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۶)؛ زیرا قیام احتمالی صفی‌قلی خان در جنوب که به آسانی می‌توانست به اعتبار نام نیک و قوای مجهز امام‌قلی خان متکی گردد ممکن بود مکمل حرکت تیموراز اول و داوودخان در شمال غرب شود و برای حکومت مرکزی دشواری‌هایی غیرقابل پیش‌بینی ایجاد کند (ثواقب، ۱۳۸۲: ۱۲۰).

سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که چرا داوودخان موضوع صفی‌قلی خان را مطرح کرد؟ در پاسخ، این احتمال را می‌توان مطرح کرد که او با این تدبیر می‌توانست هواخواهان شاه عباس اول را به دور خود گرد آورد و از نیروی مخالفان شاه صفی در براندازی وی استفاده نماید. نکته دیگر این است که حرکت وی در ضدیت با صفویه معنا نمی‌یافت، بلکه اقدامی از روی دولت‌خواهی رقم می‌خورد و با وجود این شاهزاده، مشروعیتی برای حرکت او نیز تأمین و مشکل آنان در مقوله‌ی جانشینی سلطنت در دودمان صفویه برطرف می‌شد. همچنین می‌توانست امام‌قلی خان را از موضع انفعالی بیرون آورده، در عملی انجام شده قرار دهد تا از پشتیبانی وی و نیروهایش برخوردار شود؛ زیرا داوودخان مانند دیگر امرای قفقازی به دلیل نداشتن پایگاه ایلی و اویمایی از حمایت نیروهای ایلی برخوردار نبود و این کمبود را می‌بایست از طریق اتحاد با دیگر حکام جبران می‌کرد. چنانچه داوودخان در این مبارزه به پیروزی دست می‌یافت، ضمن رها شدن از خطر قتل و نابودی به دست شاه صفی، در سلطنت شاهزاده مورد نظر می‌توانست موقعیت و مقام ممتازی برای خود کسب نماید، یا به حکومت مستقلی در گرجستان یا ناحیه‌ای دیگر در شمال غرب کشور دست یابد. حداقل امتیاز

گزارش‌های آنان بر حسادت و سعایت دشمنان امام‌قلی‌خان در دربار تأکید شده است.

وحید قزوینی ضمن اشاره به اینکه «امام‌قلی‌خان بنا بر توسعه‌الکا در معرض آن بود که مصدر امری که مقرون به صلاح دولت ابد مدت نبوده باشد شود» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۰) و با وصف قلمرو گسترده تحت امارت وی، در علت قتل امام‌قلی‌خان متذکر می‌شود که «به سعایت ارباب غرض، به تیغ سیاست نواب خاقان رضوان مکان به یاسا رسید» (همان: ۳۲۶).

در گزارش ملاکمال هم آمده است: «چون مکر اهل حسد از استقلال امام‌قلی‌خان حرف‌ها به اقبیح وجهی گوشزد نواب اشرف همایون کرده بودند و در این اوقات از داوودخان، برادر او، چنین عملی [طغیان] سر زد، در قزوین حکم به قتل امام‌قلی‌خان فرموده، او را با پسر بزرگش، صفی‌قلی‌خان، که حاضر بود به قتل رسانیده ...» (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۸۶). واله اصفهانی اصفهانی نیز به این قضیه اشاره کرده است که امام‌قلی‌خان «عاقبت به سعایت حساد و اضداد، معروض تیر قهرمان قهر خاقان رضوان مکان گشت» (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۵۱). به همین نحو، صاحب ریاض‌الفردوس به نقش مخالفان امام‌قلی‌خان در دربار شاه صفی در تصمیم شاه به قتل وی اشاره کرده و نوشته است: «جمعی از اصحاب حقد و حسد در خدمت اشرف سعایت نموده، سخنان بی‌سامان در باب امام‌قلی‌خان معروض داشتند و کار بدان انجامید که امام‌قلی‌خان را به دارالسلطنه قزوین طلب نموده، حکم قتل نمودند» (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۱).

۵. رقابت قدرت میان نیروهای دربار شاه صفی

یکی از علل مهم قتل امام‌قلی‌خان و برافتادن خاندان الله‌وردی‌خان، متعاقب شورش داوودخان، را باید در تضاد داخلی در عصر شاه صفی تحلیل کرد. رقابت

قدرت بین نیروهای نو رسیده (رجال جدید) در دربار شاه صفی با رجال سابق و گماشته شده از جانب شاه عباس اول در رأس امور نظامی، دیوانی و ایالات، موجب اختلال امور کشور، عزل و نابودی برخی از رجال دولت و شکل‌گیری دسته‌بندی‌های درون نظام گشت. رقابت خاندان‌های معروف گرجی در خدمت دولت صفویه با یکدیگر بر وسعت این تنش‌ها افزود. شاه صفی پس از اینکه به قلع و قمع اشراف و بزرگان کشور و نابودی رجال عصر شاه‌عباس اول پرداخت، بر نیروهای غلامان خاصه شریفه تکیه کرد و از این نیروها، هم در قتل بزرگانی که مورد سوءظن او بودند استفاده نمود و هم اداره امور کشور را به آنها سپرد. بسیاری از کارگزاران او از غلامان بودند (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۷۴۶). بخشی از این نیروی غلامان در عصر شاه عباس اول توانسته بودند به مقامات بالای نظامی و اداره ایالات نایل شوند و در زمره رجال برجسته دولت صفوی قرار گیرند و از آنها خاندان منتفذی چون خاندان الله‌وردی‌خان در فارس پدید آید. شاه صفی در زمامداری خود، گروهی از این غلامان را برکشید و آنان را در برابر عناصر قفقازی قدرتمند عصر شاه عباس قرار داد. این نیروها برای دستیابی به موقعیت‌های برتر سیاسی و نظامی در دولت به رقابت با نیروهای قدرتمند پیشین پرداختند و در نابودی آنها تلاش کردند تا از این رهگذر به عنوان نخبگان جدید، جای آنان را تصاحب کنند؛ بنابراین، رقابت نیروهای گرجی هواخواه دولت شاه صفی با صاحب منصبان منتفذ هم‌نژاد خود (یا دیگر بزرگان از ترک و تاجیک که شاه صفی از آنان، نگران بود)، برای حذف آنان می‌توانست قدرت ایشان را در درون دولت جدید افزایش دهد و از طرفی، ایالت گرجستان را در حیطه قدرت آنها قرار می‌داد. تحریکات مادر شاه و

اعتمادالدوله شاه صفی برای برانداختن رجال سرشناس و آشفته کردن ذهن شاه جوان نسبت به آنها، تضاد قدرت را در میان نخبگان تشدید می‌کرد.

نمونه این چهره‌ها که بر اثر خدماتش به شاه صفی توانست تا پایان زمامداری شاه از تیغ او در امان بماند و مناصب مهمی را نیز عهده‌دار شود، رستم خان سپهسالار بود. وی، که تا پیش از دریافت رتبه خانی به رستم بیک معروف بود، در آغاز در زمره غلامان خاصه شریفه شاه عباس اول بود. بنا به نقلی، رستم بیک و دو برادرش، علیقلی بیک و عیسی بیک، که از اهالی گرجستان بودند، در دوران کودکی در یکی از جنگ‌ها اسیر شدند و سربازی که آنها را به اسارت گرفته بود هر سه نفر را به شاه عباس اول فروخت. این سه برادر پس از آنکه خواجه شدند و به خدمت شاه درآمدند، مدارج ترقی را طی نمودند (همان: ۷۴۸). رستم بیک بر اثر بروز شایستگی‌ها به رتبه یساولی صحبت مجلس، سپس به منصب دیوان‌بیگی‌گری و سرداری ولایت آذربایجان ارتقا یافت و با مرگ شاه عباس، در خدمت شاه صفی درآمد. او در سال ۱۰۴۰ هـ ق به رتبه سپهسالاری منصوب شد و از آن پس، خدمات مهمی برای شاه صفی انجام داد و مناصب مختلفی را نیز برعهده داشت تا اینکه به لقب خانی مفتخر گشت (رک: ترکمان، ۱۳۱۷: ۶۳-۳۰ و ۱۱۴-۸۹ و ...؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۱ به بعد؛ شاملو: ۱۳۷۱: ۲۴۰-۲۱۵؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۵۹-۲۴۰؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۴۷).

رستم خان با سیاست خشن و سختگیرانه خود ضمن برانداختن مخالفان شاه صفی و تقویت پایه‌های حکومت او، در براندازی گرجیان متنفذ در دولت صفوی و امرایی که در خود گرجستان حکومت می‌کردند نقش مهمی ایفا کرد. این اقدامات از جهتی برای برکشیدن خود و گروه دیگری از گرجیان بود که

توانند در دولت شاه صفی به مقامات عالی‌برسند. در واقع، همو بود که برای دفع شورش داوودخان، حاکم قراباغ، و تیموراز، والی گرجستان، مأموریت یافت و توانست با شدت و خشونت شورش گرجستان را سرکوب و گرجیان را متنبه کند و آن ولایت را برای شاه صفی تسخیر نموده، حاکم جدید شاه صفی به نام خسرو میرزا معروف به رستم خان را در کارتیل به حکومت بنشانند (ثواقب، ۱۳۸۲: ۱۲۹).

شاه صفی با اینکه بسیاری از رجال توانمند کشور را نابود کرد، رستم خان و برخی دیگر از غلامان قفقازی را که خود به مقامات عالی‌برسانیده بود به دلیل خدمات خاص آنها طعمه مرگ نساخت؛ زیرا قدرت خود را مدیون آنها می‌دانست و به رجال باسابقه عصر شاه عباس اعتماد چندانی نداشت. بنابراین، در براندازی و نابودی دودمان الله‌وردی خان، حاکم فارس، نیروی شکل‌یافته رقیب مؤثر بودند؛ زیرا به قدرت و نفوذ گروهی که در عصر شاه عباس اول ترقی کردند و در زمره اعیان و بزرگان کشور درآمدند حسادت می‌ورزیدند. جای تعجب نیست کسانی که مأمور قتل امام‌قلی خان شدند، کلبعلی بیک ایشیک‌آقاسی، داوود بیک گرجی و علیقلی بیک گرجی، برادر سپهسالار، بودند که هر دو نفر آخر داماد امام‌قلی خان (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۶؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۹) و از عناصر بانفوذ در دربار شاه صفی به شمار می‌رفتند.

یان اسمیت، سفیر هلند، که مصادف با مرگ شاه عباس و جلوس نوه او، شاه صفی، به سلطنت در اصفهان با شاه جدید ملاقات کرد و مدتی شاهد اوضاع دربار صفویه بود، در سفرنامه خود از نابسامانی اوضاع و رقابت‌های نیروهای دربار با یکدیگر آشکارا شکوه کرده و همین امر را در بی‌نتیجه ماندن مأموریت خود

شیراز بود. کسانی در رأس کارها قرار گرفته بودند که در زمان شاه عباس جاه و مقامی نداشتند و سعی می‌کردند در موقعیت جدید از هر فرصتی به سود خود استفاده کنند. اینها که سه الی چهار نفر بیشتر نبودند، مشی سیاسی مملکت را تعیین می‌کردند. این سفیر، که شاهد رفتارهای درونی دربار بوده، از باده‌نوشی شاه و اطرافیان وی یاد و آن را موجب تنزل شخصیت شاه ذکر کرده است؛ به گونه‌ای که حتی گاه در حضور شاه، چند تن از درباریان به نزاع با یکدیگر پرداخته، رفتارهای ناشایست بروز می‌دادند؛ اما با اینکه این‌گونه اعمال به مذاق شاه خوش نمی‌آمد، به علت جوان بودن و عدم تثبیت قدرت نمی‌توانست در این باره دست به اقدامی بزند، به خصوص که چند تن از آنان از عوامل به سلطنت رسیدنش بودند (رک: همان: ۹۱). در گزارش این سفیر آمده است که نایب حاکم شیراز، که از او به نام علی بیگ یاد می‌کند، نیز از اوضاع آشفته دربار و نبود نظم و قانون در مملکت شکایت می‌کرد (همان: ۱۰۷).

اولناریوس، که در دوره شاه صفی از ایران دیدن کرد، در بیان صاحبان مناصب در دولت او می‌گوید: بیشتر مقامات مهم و افسران عالی‌رتبه کنونی ایران، قبلاً در زمان شاه عباس افراد پست و حقیری بوده‌اند و شاه صفی پس از آنکه رجال و شخصیت‌های مهم را از دم تیغ گذراند، این افراد را از میان طبقه پست انتخاب کرده، به کارهای مهم گماشت. عده‌ای از این افراد از پدر و مادر مسیحی به وجود آمده‌اند و آنها را در جوانی خواجه یا اخته کرده‌اند...؛ اما اینکه چرا شاه صفی مقامات مهم را بیشتر به خواجه‌ها و اخته‌ها داده است، به این جهت است که آنها فرزند و وارثی ندارند و شاه پس از مرگ، کلیه اموالشان را به نفع خود ضبط خواهد کرد (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۴۶).

مؤثر دانسته است (وی اشاره می‌کند که در این اواخر کارهای مرا به کلی حواله حاکم شیراز می‌دادند و امور مربوط به سفارت مرا برعهده او می‌دانستند) (اسمیت، ۱۳۵۶: ۹۲). به نوشته وی، بی‌بندوباری و اشتباه‌کاری در دربار هر روز بیشتر می‌شد. کسانی که سررشته کارها را در دست داشتند مقاصد شاه فقید (شاه عباس) را از نظر فرستادن سفیر درک نمی‌کردند. در میان مشکلات عدیده دربار، حسادت اطرافیان شاه نسبت به هم اهمیت فراوانی داشت و باعث شده بود که تمام نیروی آنها صرف مبارزه با یکدیگر گردد و علناً توجهی به هیچ‌یک از امور مختلف نشود. به خصوص مسئولان امر هیچ‌گونه علاقه‌ای به مسائل تجارت داخلی و خارجی ابراز نمی‌داشتند و از پذیرش مراجعان به بهانه‌های مختلف طفره می‌رفتند. وی علت این اغتشاش و بی‌نظمی و بی‌توجهی به امور را رفتار نامربوط تعدادی از اطرافیان و دوستان شاه ذکر می‌کند که حتی در حضور شاه و جمع بزرگان، هنگامی که پیشنهادی مطرح می‌شد، امور را به مسخره می‌گرفتند و حرکات آنان موجب می‌شد بین افراد نفرت به وجود آید و انجام کارها به تأخیر افتد (همان: ۹۴). او از به هم‌ریختگی نظم دربار، زمانی که شاه برای درگیری با ترکان عثمانی از اصفهان عزیمت کرده بود، خبر داده است و اینکه کسی برای کنترل اوضاع اقدامی نمی‌کرد، بلکه درباریان «همه مشغول دو به هم‌زنی و دزدی و ریخت و پاش بودند» (همان: ۱۰۲).

بان اسمیت با تمجید از شخصیت، مقام و موقعیت و نفوذ امام‌قلی خان حاکم شیراز، از بازگشت سریع وی از اصفهان - که به مناسبت جلوس شاه صفی به آنجا رفته بود - به محل حکمرانی خود یاد و به این نکته ظریف اشاره می‌کند که امور دربار و سوءاستفاده‌هایی که انجام می‌گرفت برخلاف میل خان

فندرسکی در حکایت سیاست شاه صفی در برکشیدن نسل جدید از غلامان و ملازمان و زیردستان، از این پادشاه نقل می‌کند که او بر این عقیده بود که این نیروها نباید جز او کسی را آقای خود دانند و به امید حاجتی به در خانهٔ امرا و ارکان دولت رفت و آمد و بندگی آنها را کنند. قصد شاه صفی این بود که هم‌چنان که آبا و اجداد وی جمعی را که این مناصب در سلسلهٔ ایشان نبوده، پیش کشیده و صاحب مراتب بلند و مناصب ارجمند کرده‌اند، او نیز چنین کند و جمعی را که موافق طبع و پسندیدهٔ نظر او باشند تربیت و به منصب‌های بزرگ سرفراز نماید. او نمی‌توانست تحمل کند که مردم بپندارند وی با گروهی که تربیت شدهٔ پدران او هستند به امور کشور می‌پردازد، بلکه می‌پنداشت باید گروهی را تربیت کند که به نام وی شناخته شوند و از گروه‌های پیشین برتر باشند. از این رو، در پی آن بود که خود جمعی را پیدا کند و منصب و اعتبار دهد و آنها را چنان بزرگ نماید که سلسلهٔ ایشان از سلسله‌های برکشیدگان آبا و اجدادش معتبرتر باشد. پس با وجود جمعی از سلسله‌های وزرای پیشین، میرزا تقی را، که هیچ‌یک از آبا و اجدادش کوچک‌ترین منصبی هم نداشتند، اعتمادالدوله نامید و با وجود جمعی کثیر از سلسله‌های صدور گذشته، صدارت کل را به میرزا حبیب‌الله، که هیچ‌یک از آبا و اجدادش به منصبی نرسیده بودند، تفویض نمود و غلامان معتبر عصر شاه عباس را، که به مدارج سرداری رسیده و مشهور بودند، هیچ یک را منظور نظر نداشته، سپهسالاری به غلامی دیگر، که در پایین‌ترین مرتبه از مراتب آنها هم نبود، داد و او را از همگنان ممتاز ساخت. منصب دیوان را هم به غلامی که بسیاری از دیگر غلامان از او معتبرتر بودند تفویض نموده، سرش را به اوج عزت و اعتبار برافراخت (فندرسکی، ۱۳۸۸: ۱۲۴-۱۲۳).

بر این اساس، آنچه رقابت قدرت را در دورهٔ شاه صفی تشدید می‌کرده و در قتل امام‌قلی خان، حاکم فارس، سرکوب داوود خان و براندازی دودمان الله‌وردی خان بی‌تأثیر نبوده است، رقابت نهانی بین نمایندگان دو خاندان معروف گرجی؛ یعنی، «باگراتیون» (Bagrationi) و «اوندیلاذزه» (Undiladze) بوده است. در این دوره نمایندهٔ خاندان باگراتیون، خسرو میرزا، و نمایندگان اوندیلاذزه، الله‌وردی خان و پسرانش، امام‌قلی خان و داوودخان، بودند. کاردانی و کفایت شاه عباس اول مانع بروز تنش بین این نیروها بود؛ اما در زمامداری شاه صفی، که کفایت لازم را برای برقراری تعادل بین نیروها نداشت، زمینه برای بروز رقابت بین آنان در عرصهٔ قدرت فراهم گردید. خدمات خاندان اوندیلاذزه در حیات سیاسی و نظامی ایران دورهٔ صفویه بسیار چشمگیر و برجسته است و هم از این رو، به مقامات عالی‌ای در دولت صفوی دست یافتند.

از طرفی، اعضای این خاندان نسبت به چگونگی وضعیت گرجستان و احوال مردم آن بی‌اعتنا نبودند و روابط نزدیکی با محافل معتبر آن دیار داشتند و در جریان اوضاع آن ناحیه بودند. بعضی از آنها با خاندان‌های بانفوذ گرجستان قرابت خانوادگی نیز داشتند. با اینکه الله‌وردی خان و امام‌قلی خان ریاست اغلب لشکرکشی‌های دوران حکمرانی شاه عباس اول را برعهده داشتند، سعی می‌کردند در سرکوبی مکرر گرجستان که در آن موقع ترتیب داده می‌شد شرکت نکنند؛ مثلاً امام‌قلی خان به بهانهٔ کسالت و مریض بودن در لشکرکشی دوم شاه عباس به گرجستان در سال‌های ۱۶۱۵-۱۶۱۶ م شرکت نکرد و در تبریز ماند (منشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۷۰۶). از اطلاعات مندرجه در منابع گرجی آن روزگار می‌توان استنباط کرد که در

بروز شورش و آشوب (بر اثر مرگ شاه عباس اول) و نیز تهیه مقدمات جلوس شاه صفی، نقش مهمی در به قدرت رسیدن او داشت. شاه صفی پس از جلوس در سال ۱۰۳۸ هـ ق منصب قوللر آقاسی گری؛ یعنی، ریاست دسته قوللر - غلامان خاصه - را بر عهده خسرو میرزا قرار داد و او را به رستم خان ملقب نمود و سپس با اعطای خلعت و خنجری مرصع او را مورد انعام شاهانه قرار داد (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۰۷ و ۲۱۰؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۷ و ۴۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۰ و ۱۴).

پیشرفت و ارتقای خسرو میرزا و طرفدارانش تحولاتی در توزیع قدرت و موضع‌گیری در هیأت حاکمه ایران و دست‌اندرکاران گرجی در قفقاز و دربار ایران به بار آورد و این حرکت به محدود شدن تدریجی نفوذ و امکانات خاندان مقتدر اوندیلادزه منجر گردید. خسرو میرزا (رستم خان) که پس از شورش داوودخان و تیموراز و برای مهار اوضاع گرجستان به حکومت آن ولایت گماشته شد، تا پایان زمامداری شاه صفی در سمت والیگری گرجستان به خدمت مشغول بود (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۴؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۲۱۳؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۴ و ۳۵۵) و توانست که از بروز شورش در آن ولایت جلوگیری کند. وی سیاستمدار عاقل و بااحتیاطی بود و علناً برضد امام‌قلی‌خان، سردار معروف ایران و بیگلربیگی فارس، اقدام نمی‌کرد؛ اما او و هوادارانش، شاه را ماهرانه علیه رقیبانی که دور از پایتخت و دربار بودند؛ یعنی، تیموراز اول و داوودخان، حاکم گنجه و قراباغ، به اتهام فعالیت پنهانی برضد شاه برانگیختند. خسرو میرزا در فعالیت‌های خود دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: ۱. تضعیف مواضع و نفوذ اوندیلادزه‌ها و در نهایت برانداختن آنها؛ ۲. به دست آوردن مقام شاهی (والیگری) در گرجستان

گرجستان از چنین موضع‌گیری و برخورد اعضای این خاندان نسبت به مسائل گرجستان کاملاً آگاه بودند (گیوتاشویلی، بی‌تا: ۱۸۲).

در منابع تاریخی و ادبی گرجی درباره فعالیت اعضای خاندان اوندیلادزه در ایران، مخصوصاً امام‌قلی‌خان و داوودخان، اطلاعات ارزشمندی یافت می‌شود که مکمل مطالب ارائه شده در منابع فارسی و اروپایی درباره این رجال برجسته دوران حکمرانی صفویه است. نام خاندان اوندیلادزه در فرمان‌ها و اسناد تاریخی گرجی سده سیزدهم میلادی (هفتم هجری قمری) ذکر شده است. طبق سند ۱۲۶۰ م یکی از اوندیلادزه‌ها سمت حاجب دربار را به عهده داشته است. در سندی دیگر به نقش مهم اعضای خاندان اوندیلادزه در مبارزات داخلی گرجستان در سال‌های ۱۴۵۲-۱۴۵۹ م اشاره می‌شود (همان: ۸۲-۸۱).

خسرو میرزا باگراتیون نیز به دلیل آنکه نقش مؤثری در به تخت و تاج رسیدن سام میرزا، نوه شاه عباس - که بعد به نام شاه صفی معروف گردید - ایفا کرد، مورد نظر و مشمول لطف و عنایت شاه جوان واقع شد. وی فرزند داوید و برادر بگرات خان، والی گرجستان، و نواده لوارصاب خان بود که در عهد شاه عباس اول منصب داروغگی دارالسلطنه اصفهان را داشت و در همین منصب بود که شاه صفی به تخت نشست (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۳ و ۳۷؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳، ۱۰ و ۳۵۶).

می‌دانیم که شاه عباس اول پس از اینکه نیروهای قفقازی را در امور دیوانی و نظامی به کار گرفت، منصب داروغگی اصفهان را برعهده شاهزادگان گرجی تبار قرار داد با این شرط که مسلمان (شیعه) شوند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۶۹۲/۵). خسرو میرزا نیز از این نمونه بود که با برقراری آرامش شهر و جلوگیری از

(گیوتاشویلی، بی تا: ۸۳). اتحاد داوودخان و تیموراز و شورش علیه شاه صفی، فرصت مناسب را برای خسرو میرزا و رستم خان گرجی فراهم نمود. بدین گونه، رقابت چندین ساله او و خاندان الله‌وردی‌خان با پیروزی خسرو میرزا به پایان رسید.

۶. تحریکات قاجارها علیه داوود خان

یکی دیگر از موارد رقابت قدرت که در براندازی امام‌قلی خان به دست شاه صفی مؤثر بود، رقابت قاجارها برای تصاحب قدرت و تحریکات آنها در جریان شورش داوود خان بود؛ زیرا یکی از مدعیان داوود خان همین قاجارها بودند. او، که از غلامان گرجی تبار بود، در دوره شاه عباس و به پاس دلآوری‌ها و خدمات پدر و برادرش، امام‌قلی خان، ارتقا یافته و به بیگلربیگی ایالت قراباغ و اران، ریاست ایل و اویماق قاجار و امیرالمرای قشون قراباغ گماشته شده بود. پیش از او محمدقلی خان زیاداوغلی قاجار عهده‌دار این مناصب بود و قراباغ و گنجه تیول زیاداوغلی‌های قاجار بود (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۰۸۸ و ۱۶۹۷؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۹ و ۲۸۹؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۷ و ۳۲۴)؛ اما شاه عباس در راستای سیاست خود مبنی بر کنار گذاشتن حکام قزلباش از رأس ایالات و گماشتن غلامان قفقازی به جای آنها و هم به دلیل خطایی که از محمدقلی در جریان شورش «موراو» گرجی (درباره او رک: منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۰۲۸-۱۰۲۶ و ۱۰۶۲-۱۰۶۱؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۳۵-۲۹) سر زد، خان قاجاری را معزول و به جای او فرزند الله‌وردی خان را منصوب کرد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۲۴؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۹).

مردان ایل قاجار، به ویژه بزرگان آنها، از داوود خان راضی نبودند و کینه او را به دل داشتند؛ لیکن در سلطنت شاه عباس به دلیل حمایت او از داوود خان نمی‌توانستند اعتراض کنند. با روی کار آمدن شاه صفی

از فرصت پیش آمده استفاده کرده، بارها از خشونت رفتار و بی‌عدالتی او نزد شاه صفی شکایت نمودند و از او خواستند که به اعتراض آنها رسیدگی نماید. این تحریکات موجب انحراف مزاج شاه از داوود خان گشت و عتاب و خطاب‌هایی را هم نسبت به او روا داشت. شاه صفی به دلیل مراعات خاطر امام‌قلی خان و حرمت الله‌وردی خان در ابتدا در برابر شکایت قاجارها به بازخواست جدی از داوود خان برنیامد؛ اما ذهنش به او اشتغال پیدا کرد. در برابر این شکایات، داوود خان رفتار سنجیده‌ای از خود بروز نداد. او نه تنها در مقام دلجویی و تدارک خاطر قاجارها، که سخت کینه وی را در دل داشتند، برنیامد، بلکه در توطئه‌ای با همدستی تیموراز خان گرجی بسیاری از قاجارها را به دست گرجیان قتل عام و اموالشان را غارت کرد (رک: ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۴-۱۱۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۰).

اصولاً وجود قاجارها در گنجه، خود مانعی برای دستیابی داوود خان به اهدافش بود؛ یعنی، داوود خان پایگاهی در قراباغ نداشت؛ بدان جهت که غلامانی که به ریاست ایلات گماشته می‌شدند به دلیل نداشتن ریشه و اصل ایلی و اویماقی و وابستگی عشیرتی به ایل، پایگاهی در میان آنان نداشتند. اتکای آنها به شاه بود که رابطه‌شان با او نیز براساس اصل «شاهیسیونی»، دوستداری شاه، شکل گرفته بود، یا اینکه با اقتدار و نفوذ شخصی و اقدامات برجسته و تشکیل نیروهای نظامی ویژه وابسته به خود می‌توانستند پذیرش خود را بر آن ایل تحمیل نمایند. طبیعی است وقتی شاه حمایت خود را از چنین حاکمی بردارد، نیروی ایلی زیردست او نمی‌تواند به او وفادار بماند.

نکته دیگر اینکه قاجارها یکی از طوایف اتحادیه قزلباش به شمار می‌آمدند که از صفویان حمایت کردند و در طی سده دهم هجری قمری مناصب و مقاماتی را

ماجرای قتل

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، شورش داوودخان در قراباغ و ادعای او مبنی بر همکاری امام‌قلی‌خان با وی به قصد همراه نمودن حکام مناطق شمال‌غرب ایران، خان فارس را در کانون توجه و دغدغه ذهنی شاه صفی قرار داد. پادشاه صفوی پس از اینکه از این شورش آگاه شد، اقداماتی را به کار بست که نتیجه آن ناکامی شورشیان در دستیابی به هدف خود و سرانجام شکست شورش و فراتر از سرکوب شورش، براندازی قدرت امام‌قلی‌خان در فارس بود. او ابتدا داوودخان را از حکومت قراباغ عزل و محمدقلی‌خان زیاداوغلی را به جای او منصوب کرد. با این عمل، قدرت قاجارها را در برابر داوودخان قرار داد؛ همان‌طور که تیموراز، متحد داوودخان، را نیز از حکومت گرجستان عزل و خسرو میرزا قوللرآقاسی معروف به رستم خان را برای حکومت آن ولایت اعزام کرد. این عزل‌ها باعث شد که رهبران شورش با از دست دادن موقعیت سیاسی خود، پایگاه قدرت را از دست بدهند و نتوانند از توان نیروها به سود خویش استفاده کنند.

گام مهم شاه صفی، از میان برداشتن امام‌قلی‌خان، حاکم فارس، برای جلوگیری از اتحاد احتمالی او با شورشیان بود. شاه صفی با این اقدام یکی از تکیه‌گاه‌هایی را که داوودخان برای خود در نظر گرفته بود از بین برد و مانع بهره بردن داوودخان از نیروها و حمایت‌های خان فارس گردید. پادشاه صفوی، که قدرت امام‌قلی‌خان را برای خود خطری بالقوه می‌پنداشت، در اصل برای جلوگیری از اتحاد احتمالی او با داوودخان و تیموراز و به اجرا درآوردن نقشه قتل او، که به تحریک اعتمادالدوله و مادر شاه و دیگر مخالفان انجام می‌گرفت، و در ظاهر به بهانه استفاده از تدابیر او و نیروهای نظامی‌اش در دفع این شورش، او

هم برعهده گرفته بودند. آنها از نظر تعداد نفرات و رشادت و شجاعت هم شهرت داشتند؛ به گونه‌ای که شاه عباس با تجزیه این ایل و استقرار آن در مرو، استرآباد، ایروان و نقاط دیگر از نیروی آنان در برابر تهاجمات ازبکان، ترکمانان، لزگی‌های داغستان و عثمانی‌ها استفاده کرد. مسکن قاجارها از همان ابتدای صفویه در سرزمین قراباغ به مرکزیت گنجه بود و امرایی از آنها والیگری قراباغ را برعهده داشتند.^{۱۳} طبیعی است که ظهور خاندانی از غلامان قفقازی که می‌توانست موقعیت قدرت آنان را در دولت صفویه به حاشیه براند، مورد رضایت آنان نبود و واکنش ستیزه‌جویانه آنان را در پی داشت؛ بنابراین، قاجارها نه تنها در بدبین ساختن شاه نسبت به داوودخان و برادرش، امام‌قلی‌خان، و براندازی آنان مؤثر بودند، بلکه در این رقابت قدرت توانستند موقعیت گذشته خود را به دست آورده، تحت ریاست یکی از بزرگان خود قرار گیرند؛ زیرا شاه صفی پس از عزل داوودخان بار دیگر حکومت قراباغ را به محمدخان زیاداوغلی قاجار داد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۲۹؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۵۵) و او نیز سعی کرد که از آن پس با مردم و افراد قشون بهتر از گذشته سلوک داشته باشد. هرچند قاجارها مستقیماً با امام‌قلی‌خان درگیری نداشتند، از آنجا که از ریاست برادر او، داوودخان، بر ایل خود ناراضی بودند، یکی از عوامل عمده ایجاد اختلاف بین داوودخان و شاه صفی همین قاجارها بودند. شورش داوودخان نیز نام امام‌قلی‌خان را بر سر زبان انداخت؛ در نتیجه، ذهن شاه از او منحرف شد و قتل او را رقم زد. علاوه بر این، با توجه به رقابت بین نیروهای قدیم از اتحادیه قزلباش و نیروهای قفقازی برکشیده شده دوران شاه عباس، تحریکات قاجارها در این مقاله به عنوان یک عامل در قضیه قتل خان فارس مطرح شده است.

را به پایتخت دعوت کرد. شاه صفی فرمانی برای خان فارس فرستاد که به دربار آید تا دربارهٔ اوضاع گرجستان و قراباغ با او مشورت کند. در برابر این دعوت، برای خان فارس دو راه بیشتر نبود: اگر سرپیچی می‌کرد، خود نشان‌دهندهٔ تبانی او با شورشیان بود که شاه را در نابودی او مصمم می‌ساخت، و اگر دعوت را می‌پذیرفت، با اینکه اظهار اطاعت خود را اعلام می‌کرد، با پای خویش در دام شاه صفی می‌افتاد. در واکنش به این دعوت، تنی چند از پسران خان از توطئهٔ شاه علیه وی خبر دادند و خواستند که سرپیچی کند و از رفتن منصرف شود (رک: تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۲۰-۵۱۹؛ اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۲). امام‌قلی خان نیز اگرچه ابتدا در برابر فراخوانی شاه، آمدن پرتغالی‌ها به هرموز را بهانهٔ نیامدن به دربار کرد، با مراسلات بعدی شاه صفی و برای نشان دادن اظهار اطاعت از دودمان صفویه و اینکه قصد رویگردانی و شورش نداشته است، ناچار شد که اول پسرانش را اعزام دارد و سپس خود رهسپار دربار شاه شود. او در حالی به خدمت شاه صفی رسید که شاه لشکری فراهم کرده بود تا برای دفع شورش گرجستان راهی آن ولایت شود (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

شاه صفی در رأس لشکر خود از اصفهان به قزوین کوچ کرد و در دولتخانهٔ قزوین به دلیل بارش برف و باران، چندین روز به سر برد. در همین مکان بود که نوشته‌های تیموراز و داوودخان مبنی بر حمایت امام‌قلی خان از آنان و وجود شاهزاده‌ای نزد او که به زودی به حکومت خواهد رسید، به نظر شاه گذشت و با بدبین شدن ذهن او نسبت به امام‌قلی خان، سرنوشت خون‌باری را برای او طراحی کرد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). از قضا، امام‌قلی خان و پسرانش نیز در قزوین به اردوی شاه رسیدند. شاه

صفی آنها را با مهربانی پذیرفت؛ اما سپس تصمیم گرفت ابتدا امام‌قلی خان و پسران او را از بین ببرد و بعد به دفع شورش گرجستان بپردازد. علاوه بر امام‌قلی خان، کشتن صفی‌قلی میرزا، مدعی احتمالی سلطنت که دستاویزی برای شورشیان علیه شاه صفی بود، از دیگر اقدامات شاه صفی بود که در نقشهٔ او گنجانیده شده بود. این اقدام، ادعای شورشیان را در راه‌اندازی شورش برای به تخت رساندن شاهزاده‌ای منسوب به شاه عباس اول که از آن بهره‌برداری سیاسی می‌کردند خنثی نمود. تصمیم شاه صفی با شدت و قساوت اجرا شد. او در میدان دارالسلطنهٔ قزوین، جشن چراغانی و ضیافتی برپا کرد و بساط میگساری گسترد. پسران امام‌قلی خان نیز در این مجلس مست از باده نوشی شدند و به تعبیری آن‌قدر به آنها شراب دادند تا هوش از کف بدادند. آن‌گاه به فرمان شاه، حسین خان بیک، ناظر بیوتات، صفی‌قلی خان را همراه با دو برادرش، فتحعلی بیک و علیقلی بیک، از پای درآورد و سرهای آنها را در طشتی زرین نهاده، به نظر شاه صفی رسانید. شاه صفی دستور داد که سرها را نزد امام‌قلی خان، که زودتر به منزل رفته بود، ببرند و همان‌جا سر وی را نیز جدا کرده، همه را نزد او آورند. کلبعلی بیک ایشیک‌آقاسی، داوودبیک گرجی و علیقلی بیک برادر سپهسالار، که دو نفر آخر دامادهای امام‌قلی خان بودند، مأمور قتل او شدند و در حالی که امام‌قلی خان آماده شده بود به بستر خواب رود، او را بیرون کشیده، سر از تن او جدا نمودند. سپس شاه صفی سرها را به حرم‌خانه نزد مادر خود فرستاد (اول جمادی‌الثانی ۱۰۴۲ هـ) و نگرانی او را از بابت خطر خان فارس برطرف نمود (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸-۱۴۶؛ اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۳-۷۳۱؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۲۱-۵۱۷؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۷-۱۱۶؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۹-۱۴۷؛ وحید

اخلاص و بندگی می‌کنند، قدری به مدح فرزندان امام‌قلی خان پرداخته و هر سه پسر را به شجاعت ستوده است. براساس **جرون نامه**، متفاوت از دیگر گزارش‌ها، شاه صفی ابتدا نارضایتی خود را از پسران امام‌قلی خان به او اعلام کرد و پس از آن دستور داد که ابتدا امام‌قلی خان و سپس فرزندان را بکشند. جلال هم ابتدا خان و سپس فرزندان را گردن زد و سرهای فرزندان را به نزد مادر خان فرستاد (قدری، ۱۳۸۴: ۱۹۸-۱۸۶). سراینده، دلیل قتل خان را نارضایتی شاه از فرزندان ذکر کرده که تنها بخشی از دلایلی است که منجر به این واقعه گردید. و در این مقاله به آنها پرداخته شد. بدین ترتیب، با عنایت به همه علل، نافرمانی داوودخان برای شاه صفی در برانداختن خاندان امام‌قلی خان بهانه خوبی بود. با اقدام خشن شاه صفی، عمر یکی از سرداران صفوی و حاکم قدرتمند فارس پایان گرفت.

شاه صفی، اغورلوخان، ایشیک‌آقاسی‌باشی دیوان، را به حکومت فارس و حفظ و حراست قلمرو امام‌قلی خان فرستاد و به او دستور داد که بقیه فرزندان خان فارس را نیز بکشد یا کور کند و بر کسی از آنها ترحم ننماید. شاه صفی همچنین ایالت کوه‌گیلویه را، که جزو قلمرو امام‌قلی خان بود، به او واگذار کرد. اغورلوخان شاملو پس از کشته شدن زینل خان بیگدلی شاملو، اولین ایشیک‌آقاسی‌باشی دیوان، در سال ۱۰۳۹ هـ ق به دست شاه صفی، در همان سال به این منصب تعیین شد؛ اما شاه صفی کمتر از دو ماه بعد او را از حکومت کوه‌گیلویه برکنار کرد و به جای او نقدی خان شاملو را به ایالت و دارایی کوه‌گیلویه گسیل داشت و مقرر شد همچنان منصب قبلی را برعهده داشته باشد؛ زیرا او در قتل فرزندان امام‌قلی خان تعلل ورزیده بود. وی سرانجام در دوم صفر ۱۰۴۴ هـ ق همراه با طالب خان به فرمان

قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۰؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۴۵۳-۴۴۷؛ فسایی، ۱۳۶۷: ۴۷۲؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۳۰۸).

تاورنیه این نکته را ذکر می‌کند که امام‌قلی خان به بهانه پیری از شاه خواست که او را از حضور در مجلس جشن معاف دارد و اجازه دهد برای طول عمر و فتح و پیروزی پادشاه از خداوند به دعا بپردازد، سپس راهی خانه شد. وی بعد در توصیفی از لحظه قتل خان گوید وقتی مأموران سرهای سه پسر خان را به منزل او بردند، مشغول نماز بود. پس از دیدن سر پسرانش از مأموران خواهش کرد که اجازه بدهند نمازش را تمام کند. آنها نیز قبول کردند. بدون آنکه تغییری در صورت و آثار اضطرابی در حالش پیدا بشود، نمازش را تمام کرد و بعد گفت: البته فرمان شاه مطاع است، اجرا بدارید و پس سر او را هم بریدند و هر چهار سر را در همان مجموعه [مجمعه = سینی] طلایی گذارده، به حضور شاه بردند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۲۰). همو گوید که امام‌قلی خان و خانواده‌اش از تمام خانواده‌های ایران معتبرتر و زیادتر بودند. او پنجاه و دو اولاد داشت (همان جا) که همه در این قضیه یا کشته یا کور شدند.^{۱۴} اولتاریوس در این باره می‌نویسد: «اجساد امام‌قلی خان و پانزده پسر او مدت سه روز و سه شب با وضع فجیع و ناراحت‌کننده‌ای در میدان قزوین باقی ماند و در این مدت مادر پیر امام‌قلی خان بالای سر اجساد نشسته بود و اشک می‌ریخت و ضجه و شیون می‌کرد و شاه صفی پس از اطلاع از این امر دستور داد تا اجساد را به خاک سپارند (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۳؛ برای آگاهی از تفصیل زاری مادر خان رک: قدری، ۱۳۸۴: ۱۹۳-۱۹۱).

در **جرون نامه**، روایت قتل امام‌قلی خان با مضمون «احضار خان» به وسیله شاه شروع می‌شود که خان و سه فرزندش به حضور شاه صفی رسیده، اظهار

شاه صفی کشته شد. همچنین بحرین به سوندوک سلطان زنگنه، دورق به مهدی خان بیک (سلطان) عرب، هرموز و بندر عباس به برخوردار سلطان قلخانچی اوغلی ذوالقدر، شیراز به دیوان منسوب و وزارت آنجا به میرزا معین، وزیر امام‌قلی خان، تفویض شد. لار نیز ابتدا به کلبعلی بیک ایشیک آقاسی واگذار شد، سپس وزیرنشین شد و از جانب وزرای اعزامی شاه صفی اداره می‌گردید (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸، ۱۵۴ و ۲۵۶؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۷، ۲۱۵، ۲۶۱ و ۲۷۸؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۷؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۲۱۳، ۲۱۹ و ۲۴۰؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۰ و ۳۳۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۰-۱۴۹ و ۳۶۲؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۱؛ ملاکمال، ۱۳۳۴: ۸۶؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۳۰۸).

به نوشته وحید قزوینی، وزارت خطه لار به فولاد بیگ، ناظر امام‌قلی خان، داده شد و پس از مرگ او، عوض بیگ، برادر داوود بیگ، مهتر رکابخانه غلام خاصه شریفه، بدین خدمت منصوب شد و میرزا معین تا آخر پادشاهی شاه صفی به خدمت خود ادامه داد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۳۲).

پیامدها

پس از مرگ امام‌قلی خان، از طرف شاه صفی نسبت به قلمرو، ثروت و بستگان خان فارس اقداماتی به کار بسته شد که براندازی دودمان الله‌وردی خان و تغییر در موقعیت فارس را در پی داشت و در نتیجه آن، تغییراتی نیز در وضعیت قدرت گروه‌ها و در درون نظام صفوی پدید آمد و حوادث دیگری هم رخ نمود. مهم‌ترین این پیامدها به شرح زیر قابل ارائه است:

۱. با قتل خان فارس و تغییر شیوه حکومت فارس از حاکمی به ناظری (خاصه شدن فارس)، موقعیت این ایالت تضعیف شد. شاه صفی، ابتدا اموال و اسبابی را که امام‌قلی خان و فرزندانش در قزوین همراه داشتند ضبط

نمود و دو تا از وزیران به نام‌های میرزا محسن، وزیر ناظر بیوتات، و میرزا معین‌الدین محمد، وزیر فولاد بیک ناظر امام‌قلی خان، را برای ضبط اموال و اولاد خان فارس در همان شب روانه شیراز و دستور توقیف تمام اموال و املاک او را صادر کرد. اموال و اسباب امام‌قلی خان همگی به دیوان شاه صفی منتقل شد.^{۱۵} پس از مرگ امام‌قلی خان و انقراض خانواده‌اش، هر یک از نواحی حکومتی او به صورت جداگانه به حکام واگذار شد و سرزمین فارس نیز خاصه شد و به وسیله ناظران خاصه اداره شد؛ در نتیجه، از رونق این ایالت کاسته شد. شیراز و بعدها لار وزیرنشین و سایر ولایات حاکم‌نشین شدند. شاه، دیگر برای آن حدود، خان مستقل تعیین ننمود. آنها مستقیماً مالیات هر ولایت را به شاه می‌رساندند (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸ و ۱۵۴؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۷؛ ملاکمال، ۱۳۳۴: ۸۶؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۷؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۲۱۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۰-۱۴۹؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۰؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۳۰۸)؛ زیرا در دوره امام‌قلی خان از تمام ممالک تحت حکومت او که وی و پسرهایش با کمال استقلال در آنجا حکمرانی می‌کردند، به تعبیر تاورنیه (۱۳۶۹: ۵۱۸) دیناری عاید خزانه شاهی نمی‌شد و مادر شاه و اعتمادالدوله نمی‌توانستند این وضعیت را تحمل کنند. با خاصه شدن شیراز و تقسیم قلمرو خان فارس، عایدات آن نواحی به خزانه شاهی واریز می‌شد. حکام و پیشکاران جدید شیراز، علاوه بر وجه نقدی ملزم بودند از کالاها و محصولات ممتاز آنجا شامل اسب، انار، روغن گل سرخ، عرق بیدمشک (از همه اشیا و عطرها و عرقیات)، که در شیراز بهترین‌ها بودند، نیز برای شاه به صورت پیشکش بفرستند. علاوه بر این، حکام جدید برای بقای خود ناچار بودند به رجال دربار نیز تحفه و هدایا بدهند، در حالی که در وضعیت پیشین، حاکم

اعمال کرد که در مورد علیمردان خان، حاکم قندهار، موجب شورش وی گردید. در نتیجه، او با پناهنده شدن به گورکانیان، قندهار را به آنها تسلیم کرد و این ایالت از ایران جدا گردید.^{۱۶}

۳. قاجارها توانستند موقعیت خود را تحت ریاست یکی از بزرگان خویش در حکومت شاه صفی تقویت نموده، با بیرون آوردن قریباغ از دست داوودخان از وضعیت غلام حاکمی رهایی یابند. ضمن اینکه با عزل و آواره شدن تیموراز خان، متحد داوودخان، حاکمیت صفویه بر گرجستان با اعزام خسرو میرزا (رستم خان) تثبیت شد.

۴. با فزونی گرفتن قدرت مرکزی به نفوذ امرایی هم که در دربار مقیم بودند افزوده شد. بعضی از مشاغلی که دهه‌های پیشین اغلب اسم بی‌مسمایی بودند از ابتدای سده یازدهم وزن و اعتبار سیاسی یافتند و صاحبان آنها به نفوذ و ثروت رسیدند (لوفت، ۱۳۸۰: ۱۲). با تغییرات پدید آمده در دوره شاه صفی و جابه‌جایی قدرت، افراد بی‌نام و نشانی دارای وزن و اعتبار شدند و دایره نفوذشان در دربار افزایش یافت.

۵. درگیری‌های متعدد آل مشعشع در منطقه حویزه پس از مرگ حاکم فارس چهره نمود (رویمر، ۱۳۸۰: ۹۷). از زمان الله‌وردی خان قسمتی از خوزستان شرقی شامل رامهرمز، شوشتر و بهبهان جزو خاک فارس و خوزستان غربی در دست حکمروایان مشعشعی و مرکز آن حویزه بود. امام‌قلی خان با خاندان مشعشعی روابط حسنه داشت. وی دختر صفی‌قلی خان، حاکم لار، را به سید عبدالرضا، پسر سید محمد مشعشعی حاکم خوزستان غربی، داد (فسایی، ۱۳۶۷: ۵۷). سید عبدالرضا با عده‌ای از خویشان و بستگان خویش به شیراز آمد و در این شهر سکونت گزید. امام‌قلی خان چندی بعد دختر خود را به سید محمد، پدر سید

فارس الزامی به دادن هدیه هم نداشت. از این رو، حکام جدید برای اینکه از عهده آن همه رشوه و تعارفات برآیند، نسبت به مردم ظلم و تعدی کرده، بر آنها تحمیلات بسیار می‌نمودند. در نتیجه، مردم به ستوه آمده، یا برای رفع ظلم و دادخواهی به دربار می‌رفتند که نتیجه‌ای به دست نمی‌آوردند یا اینکه به اجبار به این ستم‌ها تن می‌دادند؛ اگر دیار خود را ترک نمی‌کردند (رک: تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۲۲). از همین رو، دولیه دلند، سیاح فرانسوی که سال‌ها پس از مرگ امام‌قلی خان از شیراز دیدن می‌کند، می‌نویسد: «شیراز نسبتاً بزرگ است؛ ولی شکوهی را که در زمان حکومت امام‌قلی خان داشته، از دست داده است.» وی اشاره می‌کند که پس از قتل خان فارس، حاکمی به آنجا گسیل نداشته‌اند، بلکه وزیری گماشته‌اند (دلند، ۱۳۵۵: ۶۷).

در گزارش کمپفر در دوره شاه سلیمان نیز لار و شیراز همچنان جزو نواحی خاصه بود که عواید حاصل از آنها، مخارج قصر شاه و حقوق صاحب‌منصبان، لشکریان و عمال را تأمین می‌کرد و آنچه باقی می‌ماند نیز به خزانه می‌رفت (رک: کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۱۱)، در حالی که در گزارش یان اسمیت، سفیر هلند در زمانی که امام‌قلی خان حاکم شیراز بود، آمده است که ایالات شیراز، لار و هرموز تحت نظر حاکم اداره می‌شوند و درآمد آنها به وسیله او جمع‌آوری می‌گردد. او، که یک حاکم مستقل به شمار می‌رود، با این درآمد باید یک لشکر هشت‌هزار نفری را تأمین کند. هرچند وی اشاره کرده که علاوه بر آن، باید در حدود چندصد هزار تومان هم سالانه به دربار شاه تقدیم کند (اسمیت، ۱۳۵۶: ۷۷).

۲. شاه صفی با سرکوب شورش داوودخان و قتل امام‌قلی خان، سیاست خشن‌تری را نسبت به دیگر حکام عصر شاه عباس که هنوز در رأس ایالات بودند

عبدالرضا، داد و خواهر او را که دختر سید مبارک مشعشعی (متوفی ۱۰۲۶ هـ ق) بود، به عقد ازدواج خود درآورد (کسروی، ۱۳۷۸: ۱۰۰). وی با این‌گونه وصلت‌ها روابط خود را با خاندان بانفوذ مشعشعیان بیش از پیش تحکیم بخشید. قتل حاکم فارس در بروز نابسامانی‌ها و تکاپوهای آل مشعشع در خوزستان تأثیر گذاشت، اگرچه عواقب نامساعد آنی در پی نداشت؛ از جمله شاه صفی به جهت خویشاوندی سید محمد مشعشعی، والی حویزه، با امام‌قلی خان تصمیم به نابودی او گرفت. از این رو، در سال ۱۰۴۴ هـ ق سید منصور، عموی سید محمد، که در دوره شاه عباس شورش کرده و شکست خورده و به میان آل فضول رفته بود، به دربار شاه صفی رفت. شاه او را نواخت و والیگری عربستان را به نام او کرده، روانه حویزه گردانید (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۶۸۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۱۰ و ۳۵۷). در سال ۱۰۵۳ هـ ق، میانه سید منصور و پسرش، سید برکه، کشاکش و زد و خورد برخاست و شاه عباس دوم، منصور را به اصفهان خواست و والیگری را به پسر او سید برکه داد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۱۱؛ کسروی، ۱۳۷۸: ۱۰۴). در زمان سید برکه آزار فراوان به مردم رسید. او پروای سامان کارها را نداشت و به کام‌گزاری می‌پرداخت.

۶. با عزل و آوارگی داودخان و از دست رفتن موقعیت او در دولت صفویه و کشته شدن امام‌قلی خان و فرزندانش، خاندان متنفذ الله‌وردی خان (اوندیلادزه‌ها) در ایران برافتادند. افول قدرت این خاندان به افزایش نفوذ خاندان باگراتیون و برخی دیگر از غلامان گرجی در زمامداری شاه صفی منجر گردید. اسکندر بیک ترکمان پس از بیان فرجام امام‌قلی خان و ذکر اسامی کسانی که برای اداره قلمرو تحت حکومت او مأموریت یافتند، می‌نویسد: «الحق از اعمال

ناشایست داوود مردود نادان، سلسله الله‌وردی خان، که به یمن تربیت این دودمان سر به اوج عیوق افراخته بودند و از قومش اصفهان تا سواحل عمان یک ماهه راه در تحت حکومت و فرمان ایشان بود و اساس پادشاهانه طرح انداخته در کمال عظمت و جلال به دولت و اقبال می‌گذرانیدند، به باد بی‌نیازی رفته، ذکوراً و اناثاً با خاک یکسان شدند» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۱۷).

واله اصفهانی نیز همان سخنان اسکندربیک ترکمان را تکرار کرده، با اشاره به تقسیم قلمرو امام‌قلی خان و واگذاری هر قسمت از آن به مأموران جدید، شورش داوود خان را عاملی در پایان یافتن حیات دودمان الله‌وردی خان ذکر می‌کند و ادامه می‌دهد نامه‌های او که به نظر شاه رسید، شاه را نسبت به امام‌قلی خان بدگمان گردانید و در نتیجه، به تعبیر وی «وقت آن رسیده بود که چراغ دولت آن سلسله به صرصر قهر قهرمان زمان انظفا پذیرد» (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۰-۱۴۹). او می‌نویسد: «القصة، به شراری از شعله غلط‌کاری داوود مردود خرمن جلال شأن سلسله الله‌وردی خان، که به سال‌های دراز به چابک‌دستی تربیت و عنایت خاندان ولایت نشان جمع آمده... به باد بی‌نیازی رفته، دود از آن دودمان عالی شأن برآمد و شرفات قصر عظمت و جلال آن سلسله جلیله به نوعی انهدام پذیرفت که به جز نامی از آن بر ساحت روزگار ناپایدار نماند» (همان: ۱۵۱).

محمد معصوم بن خواجگی، مورخ دربار شاه صفی، نیز مصداق یکی از عبرت‌های روزگار را «حالات دولت سلسله الله‌وردی خان، حاکم فارس» ذکر می‌کند که «با وجود غلو اخلاص و نیکو بندگی، که از دیرباز به این دودمان ولایت نشان ثابت داشتند، از بی‌خردی و ناقص‌رأیی یکی از اولاد در طرفه‌العینی هباءً مشورا گردید و ناموس چندین ساله آن خانواده به باد فنا رفت» (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۷-۱۳۶).

وی در جای دیگر، ضمن اشاره به نتیجه شورش داوودخان، که «خدمت و بندگی چندین ساله خانواده آبا و اجداد خود را به صرصر فنا داده بود، اثری به احوال امام‌قلی خان و سلسله او، که در آداب طرزدانی و نیکو خدمتی ید بیضا داشتند، به جزای اعمال گرفتار شدند»، برای کاستن از قبح عمل شاه، این قضیه را به عدالت‌پروری و توجه وی به مظلومان و مستمندان مربوط می‌سازد و می‌نویسد: «اگرچه کلیه مفاسد این قضیه آن بود؛ اما آه مظلومان فارس نیز که از ستم و دست‌درازی منسوبان بی‌باک آن خان به ایشان رسید، علاوه آن معنی شد ... حضرت ظل‌الهی را به الهام غیبی معلوم شد که مرهمی بر دل مظلومان نهد و انطفای آتش ستم را به آب تیغ دفع نماید» (همان: ۱۴۷).

در گزارش کارملیت‌ها (۱۹۳۹: ۳۵۱-۳۵۰)، که براساس رفتار شاه صفی با مسیحیان از او چهره‌ای رقت‌آمیز ترسیم نموده‌اند، قتل حاکم فارس را استشنا دانسته و از آن به «ریشه‌کن کردن خاندان امام‌قلی خان و فرزندانش به علل داخلی» تعبیر کرده‌اند که مشابه آن را می‌توان در کشورهای اروپایی نیز یافت. پذیرش این دیدگاه باید با احتیاط توأم شود؛ زیرا کارملیت‌ها تمایل دارند رفتار یک فرمانروا را با مسیحیان تنها ملاک قضاوت شخصیت وی قرار دهند. بی‌تردید، براندازی خاندان امام‌قلی خان در سال ۱۰۴۲ هـ ق / ۱۶۳۳ م. همان عملی است که نفرت بسیاری از مؤلفان بعدی در غرب را برای شاه صفی به ارمغان آورد که از او چهره‌ای بی‌رحم و خونریز توصیف کرده‌اند. به تعبیر راجر سیوری، امام‌قلی خان مثال دیگری است از یک کارگزار شاه که بیش از حد قدرت می‌یابد و بدین‌سان، حسادت یا ترس شاه را برمی‌انگیزد. او همچون پدرش در خدمت دولت به مقامی بالا رسیده بود. او که در ۱۰۲۲ هـ ق / ۱۶۱۳ م به حکمرانی فارس منصوب شده بود، به

فرمانروای بالفعل جنوب ایران بدل شد و فرمان وی بسیار فراتر از مرزهای فارس و در طول سواحل خلیج فارس تا مکران اجرا می‌شد... ثروت و قدرت او در زمان حیات عباس اول ضرب‌المثل شده بود؛ چنانکه شاه عباس به شوخی به او می‌گفت: «دلم می‌خواهد تو روزی یک عباسی کمتر از من خرج کنی تا میان پادشاه و خان شیراز مختصر تفاوتی باشد». از بخت بد امام‌قلی خان، شاه صفی به اندازه شاه عباس عاقل نبود (سیوری، ۱۳۶۳: ۲۰۶؛ برای آگاهی از اصل سخن شاه عباس به امام‌قلی خان رک: تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۷).

بی‌شک، جوانی و تربیت حرمسرای و خصوصیات روانی شاه جوان در بروز چنین رفتارهای خشنی بی‌تأثیر نبوده است؛ چنانکه سال‌ها بعد، جملی کارری، سیاح ایتالیایی، درباره‌اش نوشته است: «این جوان گویا به امر شاه‌عباس از دوران کودکی به صرف افیون عادت داده شده بود و بالتیجه، مغز وی از اثرات سوء آن مصون نمانده بود. نخستین کار مهمش این شد که فرمان قتل امام‌قلی خان [به اشتباه علی‌قلی خان نوشته]، سردار معروف را که به ایران و شاه عباس خدمات ارزشمندی نموده بود، صادر کرد. سپس سه پسر او را به قتل رساند و در اصفهان نیز هفت تن از وزیران خود را به لطایف‌الحیل کشت. وی ملکه مادر را هم اعدام کرد» (جملی کارری، ۱۳۸۳: ۱۸۸).

نتیجه

از تحلیل واقعه قتل امام‌قلی خان، حاکم فارس، نتیجه‌گیری می‌شود که در آغاز سلطنت شاه صفی رجالی در مصادر امور دیوانی، نظامی و حکومت ایالات قرار گرفته بودند که کارآیی و شایستگی لازم را در اداره امور کشور داشتند و ترکیب آنها حاصل سیاست شاه عباس نسبت به تغییر موقعیت طبقه ممتاز پیشین (قزلباشان) بود؛ بدین معنا که بر اثر اصلاحات

شاه عباس رجالی روی کار آمدند که وابستگی آنها بیش از آنکه به ایل و اویماق باشد، به شخص شاه بود. این رجال به شاه وفادار بودند، به ویژه که تعداد چشمگیری از آنان از نیروهای جدید غلامان بودند که کاملاً به شاه وابسته بودند و به ایل و سرزمینی وابستگی نداشتند. از طرفی، اتحادیه ایلی شاهسون که شاه عباس در برابر اتحادیه ایلی قزلباش شکل داد آن هم اساس اتحادش بر شاه دوستی و وفاداری به او بود، نه وابستگی عشیره‌ای و اویماقی. در چنین وضعیتی، اگر شاه قوی و کاردان و لایق بود، می‌توانست در اداره و سامان‌بخشی به این نیروها، اداره کشور و برقراری تعادل بین نیروهای دیوانی و نظامی موفق شود و در نتیجه، از ناسازگاری، اختلاف و تنش درونی نیروها در نظام جلوگیری کند و از برآیند قدرت آنان در راستای حفظ و یکپارچگی و توانمندی کشور استفاده کند.

اما اگر شاه کفایت و شایستگی و توان لازم را نداشت و قادر به برقراری این تعادل بین نیروها نبود، خطر از هم گسیختگی آنان، بروز تنش و رقابت و ناهم‌سازگری درونی پدید می‌آمد که شیرازه امور را از هم می‌گسست. از این رو، شاه صفی، که از قدرت شاه عباس بی‌بهره بود، نمی‌توانست به رجالی تکیه کند که در سیاست حکومتی شاه عباس شکل گرفته و رشد یافته بودند و طبیعتاً وفاداران به او بودند. او، که قصد داشت قدرت خود را در کشور اعمال کند، تصمیم گرفت رجال قدرتمند دیوانی، نظامی و حکام عصر شاه عباس در ایالات را براندازد تا قدرت را در دست خویش و رجال وابسته به خود متمرکز سازد. بدینی او به این رجال قدرتمند و سیاست ناسنجیده وی در قلع و قمع آنان و در عوض، به کارگیری عناصری نالایق و بی‌تجربه، غالباً غلامان بی‌نام و نشان، در رأس امور، که تنها به او وفادار بودند، موجب زیان کشور شد.

بنابراین، از قتل عام‌های دهشتناک شاه صفی برمی‌آید که جوانی شاه و قرار گرفتن قدرت و امور حکومت در دست مادر او و اعتمادالدوله، که در معظمت کشور با هم مشاوره و تبانی می‌کردند و به واسطه نفوذی که در وجود شاه داشتند افکار او را پیوسته تغییر می‌دادند، و ترس از اقتدار برخی از این حکام قدرتمند (در رقابت قدرت)، در سیاست شاه صفی مبنی بر از بین بردن رجال لایق عصر شاه عباس، به ویژه امام‌قلی خان حاکم فارس، بی‌تأثیر نبوده است. بی‌شک، تضاد درونی قدرت و رقابت خاندان بانفوذ گرجی با یکدیگر در زمامداری شاه صفی نیز به برافتادن سلسله‌الله‌وردی خان به دست شاه کمک کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره عملیات‌های الله‌وردی خان و مناطق در اختیار او رک: منشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۹۹۱-۹۸۹ (لشکرکشی به بحرین)، ۹۹۲-۹۹۶ (تسخیر لار)، ۱۰۵۴-۱۰۵۱ (حمله به بغداد)، ۱۰۷۸-۱۰۷۶ (درگیری با عثمانی)، ۱۱۱۱ (حمله به خطه وان)، ۱۱۳۶-۱۱۳۵ (درگیری با چغال اوغلی وزیر اعظم و سردار عثمانی)، ۱۱۶۶ (حضور در جنگ با عثمانی)، ۱۱۷۶ (محاصره قلعه شماخی)، ۱۱۲۹-۱۱۲۶ (تسخیر قلعه شماخی)، ۱۳۹۹ (حضور در خدمت شاه) و نیز خدمات وی در دیگر منابع: ملاکمال، ۱۳۳۴: ۵۸ و ۶۰؛ ناشناس، ۱۳۳۴: ۱۶ و ۲۰؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۳۲، ۴۴۸ و بعد؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۰؛ فسایی، ۱۳۶۷: ۴۳۹ (حکومت فارس و کوه‌گیلویه)، ۴۴۴ (تصرف بحرین)، ۴۴۹ (سی هزار سواره فارس)؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۳۳ (لشکرکشی بر سر شاهوردی خان)، ۷۴۶ (مأموریت کشتن فرهاد خان)، ۷۶۱ (مأموریت برای ساختن پل بر زاینده‌رود)، ۷۸۲-۷۷۸ (مأموریت به خطه وان)، ۸۲۴ (مأموریت دیگر).

۲. صاحب ریاض‌الفردوس، مرگ الله‌وردی خان را به تاریخ سنه ست و عشرين و الف (۱۰۲۶) آورده است (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۰). برای آگاهی از زندگانی و خدمات

ه‌ق (همان: ۱۳۳۰-۱۳۳۶؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۴۰۸)، اعزام با فوجی به جنگ با عثمانی (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۳۵۶ و ۱۳۵۸)، اعزام به سوی اردوی عثمانی و جنگ با محمد پاشا وزیر اعظم (همان: ۱۴۹۰ و ۱۴۹۶)، در جنگ عثمانی و تاتار (همان: ۳/ ۱۵۴۵-۱۵۴۴؛ فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۶۳ و ۴۶۸)، مأموریت حفر کوه‌رنگ (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۵۶۹)، لشکرکشی برای تسخیر دورق (همان: ۵۷۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۰؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۰؛ فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۶۸)، اقدام برای تسخیر قلعه پرتغالی‌ها در جرون (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۶۲۶-۱۶۲۱، وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۲؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۰)، درگیری با سید منصور حاکم حویزه (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۶۸۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۸؛ فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۶۸؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۰)، مأموریت در قضیه موراو گرجی (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۷۰۶؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۱۱)، مأموریت دفع فتنه شیر بیک میر عشیرت مکری (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۷۱۷)، مأموریت دیگر به مقابله نیروهای عثمانی (همان: ۱۷۴۳) و مأموریت‌های دیگر وی در (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۸۵۹-۸۵۸، ۸۶۸-۸۶۷ و ۸۷۰)، تصرف بصره (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۱)، تصرف جزیره هرموز (فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۶۶). در مجموع جنگ‌های امام‌قلی‌خان با عثمانی‌ها، پرتغالیان و نیز سرکوب شورش‌های داخلی (شورش الوار کوه‌گیلویه، شورش لار، شورش اعراب خوزستان و شورش کردها) صورت گرفته که در راه وحدت سرزمین ایران بوده است.

۸. برای آگاهی از فعالیت‌های عمرانی و فرهنگی امام‌قلی‌خان رک: منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۵۸۶؛ قدری، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۶ و صفحات دیگر؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۱۹۸؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۵۴، ۶۵۷-۶۵۶ و ۶۶۶؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۹۷ و ۱۶۵-۱۲۹؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۴/ ۱۴۴۳ و ۱۴۴۷؛ فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۲۶/۱ و ۴۷۴ و ۱۱۸۱، ۱۱۴۷/۲، ۱۵۱۵؛ فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۴۹۵؛ کوربن، ۱۳۶۱: ۱۸۶؛ هیلنراند، ۱۳۸۰: ۴۴۰؛ شرافت مولا، ۱۳۷۵: ۳۱ و ۳۷؛ امداد، بی‌تا: ۷۹-۷۸؛ گیوتاشویلی، بی‌تا: ۸۲؛ صداقت‌کیش، بی‌تا: ۷۵-۵۴؛ ثواقب، ۱۳۷۳: ۵۱-۳۴، Herbert, 1928: 279, 354.

الله‌وردی خان رک: جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۷۱۶ و ۷۳۲؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۳۲-۳۳۱؛ منشی، ۱۳۷۷: ۵۱۵، ۹۹۶-۹۹۲، ۱۱۳۶-۱۱۳۵ و ۱۴۳۸-۱۴۳۹؛ فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۳۹، ۴۴۹ و ۴۶۱؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۱۹۷؛ ناشناس، ۱۳۳۴: ۱۵؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۹۵؛ ملاکمال، ۱۳۳۴: ۵۸؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۳۱۵ و بعد؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۴۳۱-۴۲۹.

۳. و در: فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۶۱؛ ملاکمال، ۱۳۳۴: ۵۸؛ ناشناس، ۱۳۳۴: ۲۰؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۳۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۹ و ۲۳۵؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۲/ ۴۳۵.

۴. و در: وحیدی قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۰، ۳۲۶؛ ملاکمال، ۱۳۳۴: ۵۹ و ۷۸؛ ناشناس، ۱۳۳۴: ۱۹؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۷؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۱۹۸؛ فسایبی، ۱۳۶۷: ۴۶۶؛ Herbert, 1928: 430. واله شماره لشکریان امام‌قلی‌خان را زیاده بر سی هزار سوار نامدار ذکر کرده است (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۴۵). دلاواله، سیاح ایتالیایی، می‌نویسد که خان شیراز قادر است بیست و پنج هزار اسب، بلکه بیشتر زین و برگ کند و قلمرو او اندازه تمام خاک پرتغال وسعت دارد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۵۵-۵۶). در گزارش وحید قزوینی (۱۳۸۳: ۸۵۸) به تعداد سپاه تحت امر امام‌قلی‌خان «از سپاه فارس و اهواز و ساحل بحر عمان و بنادر و الوار کوه‌گیلویه و لار و بحرین که مجموع بیست هزار سوار نامدار بود» اشاره شده است. ژان شاردن (۱۳۷۲: ۴/ ۱۴۲۷ و ۱۴۴۳) نیز با عبارات شایسته‌ای امام‌قلی‌خان را توصیف کرده و از کفایت و لیاقت وی سخن گفته است. برای آگاهی از دیدگاه واله رک: واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۵۰.

۵. و در: حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۰؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۵۱ و ۳۵۰؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۲۶.

۶. درباره ثروت و دارایی امام‌قلی‌خان رک: تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۷؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۳۰ و ۱۳۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۵۰؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۳۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۲۶؛ سیوری، ۱۳۶۳: ۲۰۶.

۷. برای نمونه، اعزام امام‌قلی‌خان به طرف سلماص (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۳۰۲ و ۱۳۲۹)، حضور در سرکوب شورش امیرخان برادوست و تسخیر قلعه دمدم در ارومیه در ۱۰۱۸

۱۳. درباره پیشینه خدمات قاجارها رک: منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۱۷۰ و ۱۴۷۳ و ۱۶۹۷/۳؛ روملو، ۱۳۵۷: ۸۱، ۸۳ و ۹۴ - ۹۳؛ سومر، ۱۳۷۱: ۶۸-۶۷ و ۸۰؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۵۳؛ صفوی، ۱۳۶۳: ۳۹، ۴۱ و ۷۸-۷۱؛ غفاری، ۱۳۵۲: صفحات مختلف؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۲۴؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۳۸۱.

۱۴. به نقل اولثاریوس (۱۳۶۹: ۷۳۳) تنها یکی از پسران امام‌قلی خان، که در شیراز بود، پس از اطلاع از کشته شدن پدر و برادران، به اتفاق مادرش - که دختر یکی از شیوخ عربستان [خوزستان] بود - به بین‌النهرین گریخت و در یکی از آبادی‌های نزدیک بصره اقامت گزید که در زمان وی هنوز آنجا بود و از اعیان و ثروتمندان آن منطقه به شمار می‌رفت.

۱۵. بنا به گفته خاتون‌آبادی (۱۳۵۲: ۵۱۰) بعداً در زمان شاه عباس دوم قریب به چهل هزار تومان املاک به اولاد امام‌قلی خان داده شد.

۱۶. درباره این شورش رک: ثواقب، ۱۳۸۲: ۷۵-۴۷.

منابع

۱. استرآبادی، حسن حسینی. (۱۳۶۶). **تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی**، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی، چاپ دوم.
۲. اسمیت، یان. (۱۳۵۶). «سفرنامه یان اسمیت اولین سفیر هلند در ایران»، **اولین سفرای ایران و هلند**، ترجمه و نگارش ویلم فلور، به کوشش داریوش مجلسی و حسین ابوترابیان، تهران: کتابخانه طهوری.
۳. اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی. (۱۳۶۸). **خلاصه‌السیر**، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی.
۴. امداد، حسن. (بی‌تا). «امام‌قلی خان و سادات مولا»، **امام‌قلی خان سردار اسطوره‌ای فرهنگ، تاریخ و استقلال ایران**، تهران: سازمان منطقه آزاد قشم، صص ۷۶-۷۹.

۹. خاتون‌آبادی مدت حکومت الله‌وردی خان و امام‌قلی خان را در شیراز سال ذکر کرده، با اینکه زمان محاسبه را از تاریخ ۱۰۰۵ هـ.ق، که شیراز به الله‌وردی خان داده شد، در نظر گرفته است (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۴۹۸). وی مدت حکومت امام‌قلی خان را بیست سال نوشته و کشته شدن او را به سال ۱۰۴۲ یا ۱۰۴۳ هـ.ق آورده است (همان: ۵۱۰).

۱۰. تصرف بصره یکی از اهداف و دل‌مشغولی‌های شاه عباس بود. از زمانی که عراق عرب به تصرف او درآمد، همیشه فتح و تسخیر بصره که از یک طرف به عراق عرب و از طرف دیگر به ولایت خوزستان و فارس می‌پیوست، مورد نظر او بود تا اینکه در سال ۱۰۳۸ هـ.ق، امام‌قلی‌خان، بیگلربیگی فارس، را مأمور تسخیر آن ولایت کرد. او نیز با نیروهای فارس روانه بغداد شد. امرا و حکام لرستان و کردستان و آن حدود هم به همراهی او مأمور گردیدند. در حین محاصره بصره شاه‌عباس درگذشت و این عملیات بدون نتیجه‌نهایی پایان گرفت (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۰۷۴؛ وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۰؛ حسینی‌منشی، ۱۳۸۵: ۴۳۱).

۱۱. یان اسمیت هلندی، که در آغاز سلطنت شاه صفی به حضور وی رسید، از برگزاری مجلسی از تمام سفرا و بزرگان و نمایندگان سیاسی خارجی و از صف گروه‌های متعدد حامل هدایا در میدان بزرگ جلوی قصر یاد و اشاره می‌کند دومین گروه، پس از هیأت گورکانیان هند، هدایای حاکم شیراز را تقدیم کرد که حدوداً به ارزش سه تن طلا بود. سایر هیأت‌ها از جمله هیأت هلندی در ردیف‌های بعدی قرار داشتند (رک: اسمیت، ۱۳۵۶: ۸۱).

۱۲. اولثاریوس قضیه را بدین شکل مطرح کرده است که یکی از پسران امام‌قلی خان پس از شرفیابی به حضور شاه صفی به دروغ گفت که فرزند شاه عباس است، شاید از مرگ نجات یابد و قصه بخشیده شدن مادرش از سوی شاه عباس به امام‌قلی خان را بیان کرد؛ ولی این موضوع شاه صفی را بیشتر ناراحت کرد، زیرا رقیبی برای خود احساس می‌کرد. از این رو، دستور داد او را با چهارده پسر دیگر امام‌قلی خان گردن بزنند (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۳-۷۳۲).

۵. اولتاریوس، آدام. (۱۳۶۹). *سفرنامه اولتاریوس*، جلد دوم، ترجمه حسین کردبچه، تهران: کتاب برای همه.
۶. تاورنیه، ژان باتیست. (۱۳۶۹). *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، اصفهان: کتابخانه سنایی و کتابفروشی تأیید، چاپ چهارم.
۷. ترکمان، اسکندربیک و محمد یوسف مورخ. (۱۳۱۷). *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح خوانساری، تهران: چاپخانه اسلامی.
۸. ثواقب، جهانبخش. (۱۳۸۲). «بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری شورش داودخان در قراباغ و پیامدهای آن»، *مجله مطالعات و پژوهش‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، شماره سی و چهارم، صص ۱۰۷-۱۵۰.
۹. ----- . (۱۳۸۴). «تحولات گرجستان در عصر صفویه (از آغاز تا شاه عباس دوم)»، *مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره ایران زمین*، به اهتمام مقصود علی صادقی، تبریز: ستوده، صص ۲۱۸-۱۷۵.
۱۰. ----- . (۱۳۷۳). «مدرسه خان یادگار عصر صفویه در شیراز»، *فصلنامه فرهنگ فارس*، سال اول، شماره چهارم، صص ۵۱-۳۴.
۱۱. جملی‌کارری، جووانی فرانچسکو. (۱۳۸۳). *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۱۲. جُنابدی، میرزا بیک حسن بن حسینی. (۱۳۷۸). *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۳. *جنگنامه کشم* از سراینده‌ای ناشناس و *جرون‌نامه* سروده قدری. (۱۳۸۴). تصحیح و تحقیق محمد باقر وثوقی و عبدالرسول خیراندیش، تهران: میراث مکتوب.
۱۴. حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود. (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس خانی*، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۵. خاتون‌آبادی، عبدالحسین حسینی. (۱۳۵۲). *وقایع السنین و الاعوام*، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامی.
۱۶. خورموجی، میرزا جعفر خان حقایق‌نگار. (۱۳۸۰). *نُزهت‌الآخبار تاریخ و جغرافیای فارس*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. دلاواله، پیتر. (۱۳۷۰). *سفرنامه پیتر و دلاواله*، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۱۸. دلدن، آندر دلیه. (۱۳۵۵). *زیبایی‌های ایران*، ترجمه محسن صبا، [تهران]: انجمن دوستداران کتاب.
۱۹. روملو، حسن. (۱۳۵۷). *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
۲۰. رویمر، هانس روبرت. (۱۳۸۰). «برآمدن صفویان»، *تاریخ ایران (دوره صفویان)*، پژوهش در دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
۲۱. ----- . (۱۳۸۰). *ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰ م*، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
۲۲. سانسون. (۱۳۴۶). *سفرنامه سانسون*، ترجمه تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا.
۲۳. سومر، فاروق. (۱۳۷۱). *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: گستره.
۲۴. سیوری، راجر. (۱۳۶۳). *ایران عصر صفویه*، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب تهران.

۲۵. ----- . (۱۳۸۰). «نظام تشکیلاتی صفویان»،
تاریخ ایران (دوره صفویان) ← شماره ۲۰ .
۲۶. شاردن، ژان. (۱۳۷۲). *سفرنامه شاردن*، ۵ جلد،
ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس.
۲۷. شاملو، ولی‌قلی. (۱۳۷۱). *قصص الخاقانی*، جلد
اول، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران: وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۸. شرافت، مولا. (۱۳۷۵). «امام‌قلی خان سردار و
واقفی بزرگ»، میراث جاویدان، سال چهارم، شماره ۲ .
۲۹. صداقت کیش، جمشید. (بی‌تا). «آثار و بناهای
الله‌وردی‌خان و امام‌قلی‌خان»، امام‌قلی‌خان سردار
اسطوره‌ای ... ← شماره ۴، صص ۷۵-۵۴.
۳۰. صفوی، طهماسب. (۱۳۶۳). *تذکره شاه طهماسب*،
مقدمه امرالله صفری، تهران: شرق، چاپ دوم.
۳۱. غفاری قزوینی، قاضی احمد. (۱۳۵۲). *تاریخ
جهان‌آرا*، تهران: حافظ.
۳۲. فرصت حسینی شیرازی، محمدنصیر. (۱۳۷۷). *آثار
عجم*، ۲ جلد، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران:
امیرکبیر.
۳۳. فسایی، میرزا حسن حسینی. (۱۳۶۷). *تاریخ
فارسنامه ناصری*، ۲ جلد، تصحیح منصور رستگار
فسایی، تهران: امیرکبیر.
۳۴. فلسفی، نصرالله. (۱۳۶۹). *زندگانی شاه عباس
اول*، ۵ جلد، تهران: علمی، چاپ چهارم.
۳۵. فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا. (۱۳۶۳). *سفرنامه
فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نو.
۳۶. قدری. (۱۳۸۴). *جرون‌نامه* ← شماره ۱۳،
جنگنامه کشم.
۳۷. کسروی، احمد. (۱۳۷۸). *مشعشعیان*، به کوشش
عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
۳۸. کمپفر، انگلبرت. (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر*، ترجمه
کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، چاپ سوم.
۳۹. کورین، هانری. (۱۳۶۱). *صدرالدین شیرازی
معروف به ملاصدرا*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران:
جاویدان.
۴۰. گیوتاشویلی، جمشید. (بی‌تا). «نکاتی چند درباره
علل به قتل رسیدن امام‌قلی‌خان»، امام‌قلی‌خان سردار
اسطوره‌ای و ... ← شماره ۴، صص ۸۴-۸۰ .
۴۱. لوفت، پاول. (۱۳۸۰). *ایران در عهد شاه عباس
دوم*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: وزارت امور
خارج.
۴۲. ملاکمال. (۱۳۳۴). *تاریخ ملاکمال ضمیمه
خلاصه‌التواریخ*، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان،
اراک: چاپ فروردین.
۴۳. منجم یزدی، ملا جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۶).
تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله
وحیدنیا، تهران: وحید.
۴۴. منشی، اسکندربیک. (۱۳۷۷). *تاریخ عالم آرای
عباسی*، ۳ جلد، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی،
تهران: دنیای کتاب.
۴۵. ناشناس. (۱۳۳۴). *خلاصه‌التواریخ - تاریخ
ملاکمال*، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک: چاپ
فروردین.
۴۶. نوایی، عبدالحسین. (۱۳۶۰). *اسناد و مکاتبات
سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ هـ ق*، تهران: بنیاد
فرهنگ ایران.
۴۷. واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۸۰). *ایران در
زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلد برین)*،
تصحیح و تعلیق محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار
و مفاخر فرهنگی.

۴۸. ----- . (۱۳۷۲). **خلد برین**، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۴۹. وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر. (۱۳۸۳). **تاریخ جهان‌آرای عباسی**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵۰. ----- . (۱۳۲۹). **عباسنامه**، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داوودی.
۵۱. هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۳۹). **روضه‌الصفای ناصری**، جلد هشتم، تهران: کتابفروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز.
۵۲. هیلن براند، رابرت. (۱۳۸۰). «معماری ایران دوره صفویان»، **تاریخ ایران (دوره صفویان)** ← شماره ۲۰.
53. Herbert, Sir Thomas, (1928), *Travels in Persia 1621-29*, London.
- 54- Karmelites, (1939), *A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Pappel Mission*, 2 vols. London.